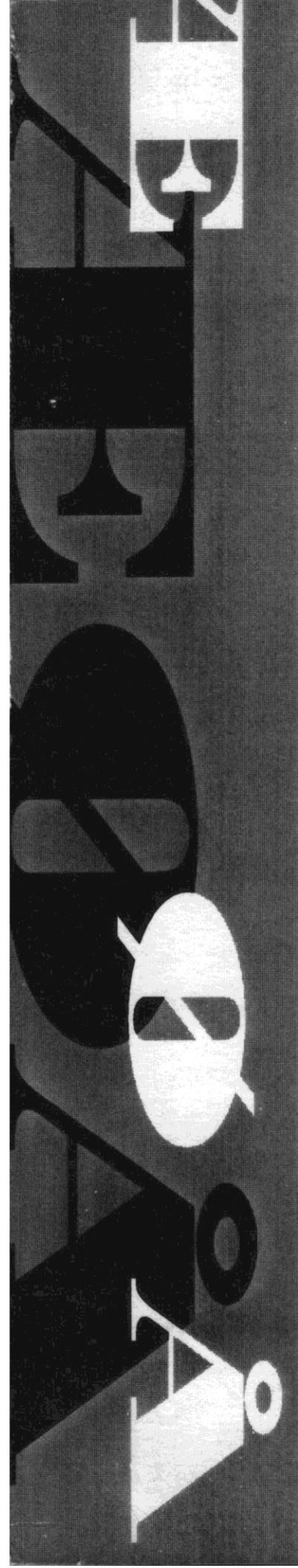




نوشتہ
نیلس اسکو
ترجمہ اکبر سردوز آمی



ماركس و كوڪا كولا

(نمدي)

نوشتہ نيلس اسكو

ترجمہ اڪبر سردوزامی



مارکس و کوکا کولا (کُمدی)

نوشته نیلس اسکو

ترجمه اکبر سردوزآمی

طرح جلد: قادر شافعی

حروفچینی و صفحه بندی: (کامپیوتری) توسط مترجم

چاپ اول: بهار ۱۳۷۴ (۱۹۹۵)

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

ناشر: مترجم

چاپ و صحافی: چاپ آرش، سوئد، استکهلم

مرکز پخش:

دانمارک: Postboks 606, 2200 København - N

سوئد: Arash Tryck & Förlag

Bredbyplan 23, nb, 163 71 Spånga - Sweden

Tel (46) -8-795 70 82

قیمت: ۲۵ کرون دانمارک

ISBN 87-985319-2-1

این کتاب با اجازه کتبی نیلس اسکو چاپ شده است.

نیلِس اسکو *Nils Schou*

تولد: ۱۹۴۲، کپنهاگ.

تحصیلاتش در رشته حقوق است. اولین نمایشنامه‌اش را در ۱۹۶۷ و اولین رمانش را در ۱۹۶۸ نوشته است. کارهایش مجموعه‌ای است از داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، نمایشنامه تلویزیونی، و فیلمنامه. نمایشنامه «مارکس و کوکا کولا» که اولین بار در سال ۱۹۸۱ در تئاتر سلطنتی دانمارک و تئاتر آلبو اجرا شده، به عنوان یکی از نمایشنامه‌های موفق دانمارکی ارزیابی شده است؛ نمایشی عاشقانه راجع به سیاست، یا برعکس؛ نمایشی سیاسی راجع به عشق.

این کتاب ترجمه‌ای است از چاپ چهارم

Marx Og Coca Cola

© Nils Schou 1982

که در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

به قول دانمارکی‌ها

«توزن تک تیل»

بهروز آرونکی

که این ترجمه را با متن اصلی مقایسه کرد و باعث شد چندتایی از اشتباهات آن

اصلاح شود.

ا. س.

آدمها :

آیدا هوفمن

مورتن مولا

تمام صحنه‌ها در اتاق نشیمن آپارتمان آیدا می‌گذرد که در طبقه چهارم، و در مرکز کینهاک است. در صحنه اول که در سال ۱۹۶۸ می‌گذرد هر دو بیست ساله‌اند.

صحنه دوم ۱۹۷۰

صحنه سوم ۱۹۷۲

صحنه چهارم ۱۹۷۴

صحنه پنجم ۱۹۷۶

صحنه ششم شش ماه بعد

صحنه اول

بهار ۱۹۶۸. بعد از ظهر. آپارتمان آیدا نشان می دهد که دانشجویست و چندان پولی ندارد و در اتاق نشیمن می خوابد. در اتاق نشیمن درهایی وجود دارد که به آشپزخانه، حمام و راه پله باز می شوند.

آیدا و مورتن وارد می شوند. از بریدگی روی پیشانی مورتن به شدت خون می آید. شال گردنش را روی زخم می گیرد. هر دو موهایشان بلند است و لباسهای رنگارنگ چشمگیری به تن دارند.

آیدا: چی شده؟

مورتن: هیس.

آیدا: چیه؟

مورتن: هیس. گوش بده.

آیدا: من چیزی نمی شنوم.

مورتن: پایین ساختمون.

آیدا: کیه؟

مورتن: پلیس.

آیدا: چطوری می تونن اینجا پیدامون کنن؟

مورتن: عکس منو تو آرشیوشون دارن.

آیدا: ولی اینجا خونه منه.

مورتن: مطمئنی که تعقیبمون نکردهن؟

آیدا: اصلاً ندیدی چه اتفاقی افتاد؟

مورتن: آخرین چیزی که دیدم این بود که باتوما رو کشیدن بیرون.

آیدا: چرا در نرفتی؟

مورتن: کارمون کاملاً قانونی بود.

آیدا: آره، خیلی! جلو سفارت آمریکا قانونی بود.

مورتن: اونا می ترسن. همه از ما می ترسن. بوی انقلاب می آد.

آیدا: انقلاب تو سال ۶۸. فکر می کنی کی انقلاب می شه؟ تا یه ماه

دیگه؟ دو ماه؟

مورتن: هیس.

آیدا: دیگه چیه؟

مورتن: صدای پارس سگ نیست؟

آیدا: کجا؟

مورتن: دارن از پله ها می آن بالا. با یه سگُ شِفِر که دهنش کف کرده.

آیدا: نه بابا.

مورتن: سگاشون می پرن درست خِرخره آدمو می گیرن.

آیدا: این سگ همسایه ست.

مورتن: مطمئنی؟

آیدا: یه سگ کوچولووه.

مورتن: اون پلیسه ها، فکر کردم می خواد نغله م کنه. اون دفعه ام جلو

وزارت آموزش پرورش، همون بود که گرفت پرتم کرد اون ور.

آیدا: حالا بشین.

مورتن: خونه ت راه خروجی دیگه ای ام داره؟

آیدا: بذار زخمتو ببینم.

مورتن: اگه بیان می دوّم رو پشت بوم.

آیدا: حسابی شکاف برداشته.

مورتن: اصلاً ندیدم چی شد.

آیدا: یه ضربه خورد تو پیشونیت. من یه دونه کوییدم سمت راست صورت

پلیسه که درجا فرستادش بیمارستان.

مورتن: دروغه!

آیدا: البته که دروغه! من فقط تو رو کشیدم کنار و آوردم خونه خودم.

مورتن: تو زندگی منو نجات دادی.

آیدا: در واقع فقط می رفتی زندون.

مورتن: نمی دونم چه جوری ازت تشکر کنم.

آیدا: با نشستنت که من بتونم این زخمو ببندم. همه جا رو خونی کردی.

مورتن: تو اون تظاهراتی که سگا رو به جونمون انداختن، بودی؟

آیدا: حالا بشین.

(مورتن می نشیند. آیدا شال گردن او را باز می کند)

مورتن: بد جوریه؟

آیدا: درد می گیره؟

مورتن: من تحمل دیدن خونو ندارم.

آیدا: بذار چشمتو ببینم.

مورتن: واسه چی؟

آیدا: از مردمک چشمت می تونم بفهمم ضربه مغزی خوردی یا نه.

مورتن: چشمت آبیہ یا سبز؟

آیدا: به این انگشت نگاه کن. (انگشتش را جلو چشم او می گیرد و به این

طرف آن طرف می برد.)

مورتن: این حلقه چیه که تو انگشته؟

آیدا: تکون نخور دیگه.

مورتن: عین حلقه ازدواجه.

آیدا: حالت تهوع داری؟

مورتن: نه.

آیدا: سرت گیج می ره؟

مورتن: انگار متخصصی. دکتری چیزی هستی؟

آیدا: هنوز نه. فعلاً دانشجوام. تو اولین بیمار منی.

مورتن: اوضاعش وخیمه؟

آیدا: کاملاً بی حرکت بشین تا برم یه کمی آب بیارم. (آیدا می رود توی

حمام. مورتن، پاورچین، پاورچین توی اتاق راه می رود. کنجکاو به اطراف نگاه می کند.

چندتا نامه را وارسی می کند و چند ورق کاغذ را. در کمد لباس را باز می کند و لباسها

را زیرورو می کند. عکسی را از تابلو دیواری (۱) برمی دارد و به آن نگاه می کند. وقتی

صدای پای آیدا را می شنود، فرصت نمی کند عکس را سرجایش آویزان کند. آن را

می‌گذارد توی جیبش و می‌نشیند. آیدا با لگن آب و حوله و وسایل پانسمان وارد می‌شود. شروع می‌کند به تمیز کردن پیشانی او و پانسمان کردن زخمش)

آیدا: پیداش کردی؟

مورتن: چی؟

آیدا: چیزی رو که دنبالش می‌گشتی، پیدا کردی؟

مورتن: منظورت چیه؟

آیدا: داشتی کاغذای منو واری می‌کردی.

مورتن: چکار می‌کردم؟

آیدا: و همچنین عکسای روی تابلو رو.

مورتن: من اینجا نشسته بودم و... از کجا فهمیدی؟

آیدا: همه جا خون چکیده، احمق! (محکم روی زخم را می‌گیرد)

مورتن: آی!

آیدا: دنبال چی می‌گشتی؟

مورتن: هیچی، آی!

آیدا: یالا بگو.

مورتن: فقط از روی کنجکاوی. آی! ول کن دیگه. فقط می‌خواستم بفهمم

اسمت چیه.

آیدا: فهمیدی؟

مورتن: آره، فهمیدم. دانشجوی پزشکی آیدا الیزابت هوفمن.

آیدا: توی کدام دنبال اسم می‌گشتی؟

مورتن: آره. یعنی نه. نمی‌دونم چی باید بگم. خیلی سخته. ولم نمی‌کنی؟

آیدا: یه سرّی تو کار تو هست. جاسوسی؟

مورتن: منظورت چیه؟

آیدا: خودت خوب می‌دونی که سازمان امنیت همه جای دانشگاه جاسوس داره، نه؟ اونا به لباس دانشجوا در می‌آن و باهاشون همکاری می‌کنن تا همه تظاهراتات رو برنامه ریزی کنن.

مورتن: و بعد من توسط یکی از همکارام زخمی شدم. آره، خیلی سرت می‌شه!

آیدا: تو یه چیزی از تابلو دیواری برداشتی.

مورتن: این توای که مأمور پلیسی. (عکس را بیرون می‌آورد) این جوونه کیه که وایسادی می‌بوسیش؟

آیدا: این جوون اسمش لودویکه.

مورتن: چه موآیی ام درست کرده بودی. چند سالت بود؟

آیدا: وقتی که این عکس گرفته شده؟ تقریباً منهای دو سال.

مورتن: منهای دو؟

آیدا: اون مادرمه.

مورتن: دروغه.

آیدا: و اون پدرمه.

مورتن: کاملاً شبیه مادرتی. (آیدا محکم روی زخم را می‌فشارد) آی!

آیدا: اگه یه دفه دیگه بگی شبیه مادرمم، فلفل و نمک می‌پاشم رو زخمت.

مورتن: آی! ببین، می‌دونی؟ واقعاً باور نکردنیه که اون مادر تو باشه. شما اصلاً شبیه هم نیستین!

آیدا: ممنون، حالا بهتر شد.

مورتن: خیلی ملیحه!

آیدا: آره، هیچ وقت مایع مارسپین marzipan ریختی خودت؟

مورتن: تا اونجایی که یادمه، نه.

آیدا: مادرم این طور آدمیه.

مورتن: پس مادر من بیشتر آب نبات ترشه. اون منو از خونه بیرون کرد. و تا موآمو کوتاه نکنم و قول ندم که با این کثافتای چپی بی سرو پا که دارن جامعه رو خراب می کنن، قطع رابطه می کنم، تو خونه رام نمی ده. مادر من اصلاً چیز جذابی نداره. خشمگینه.

آیدا: مادر من بدتره. اون هیچ وقت خشمگین نمی شه. مادر خشمگین نیست. مادر مایوسه.

مورتن: این پیر پاتالا خیلی خنده دارن. پدرم واسه خونه یه در آهنی گذاشته با یه قفل بزرگ. فکر می کنه هر آن ممکنه انقلاب بشه. زیر زمینو پر از قوطی کنسرو کرده.

آیدا: پدر مادر من مطمئناً بدتر از مال توان.

مورتن: غیر ممکنه!

آیدا: اگه یه مسابقه ای باشه که کدوم یکی از این دوتا زوج بیشتر نمایانگر طبقه متوسطان، پدر مادر من تو طبقه متوسط ۱۹۶۸ اول می شن. مورتن: در مقابل پدر مادر من، دوم می شن. برای اینکه اونا اصلاً نمی دونن چی داره می گذره. آیا فکر کردن به اینکه پدرم سالها پیش، وقتی هم سن من بوده، مرده باشه، غم انگیز نیست؟ اون از نظر جسمی کاملاً سرحاله، ولی از اون روزی که برای همیشه قبول کرد که جهان همینه که هست و تغییر ناپذیره، فُسیل شد. برای همین می ترسه. جهان ناگهان تغییر می کنه. جهان کاملاً فراخه. هر چیزی می تونه توش اتفاق بیفته. محشره!

آیدا: پدر مادر من حتی ترس ام ندارن. اونا اصلاً نمی فهمن چه اتفاقی داره می افته. تخصص مادرم تو اینه که دیدن هر چیز زشت و منفی رو نفی

صحنه اول

کنه. اون نمرده، فقط نیمه کوره. اون فقط قسمتهای روشن زندگی رو می بینه. ازش متنفرم.

مورتن: و لودویک؟

آیدا: پدرم؟ اون نه می بینه، نه می شنوه. اون همه چیزو از دیگران پنهان می کنه. اونا مثل دوتا دکتر می مونن.

مورتن: دکترن؟

آیدا: وقتی از یه چیز خیلی روحانی رو حرف می زنی، ساکت باش. مورتن: ببخشین.

آیدا: اونا مثل دوتا دکترن که همزمان همدیگه رو جراحی می کنن.

مورتن: زنده باد!

آیدا: بدون بیهوش کردن.

مورتن: بازم زنده باد!

آیدا: روحانی یه؟

مورتن: خیلی.

آیدا: فهمیدی چی شد؟

مورتن: نه.

آیدا: اونا هر چیز منفی رو با عمل جراحی حذف می کنن. همه اون سیاهی یارو، نا امنی یارو و پلیدی یارو. بنابراین فقط شادی و رضایت باقی می مونه.

مورتن: ما باید از یه خانواده باشیم.

آیدا: به محض اینکه چشمشون به چیزی می افته که شبیه حقیقته، چاقو جراحی رو برمی دارن و فوراً می بُرنش و می اندازنش دور. مثل یه غده.

مورتن: بدون بیهوش کردن!

آیدا: برای همین از انقلاب می ترسن. انقلاب باعث می شه که آدم همه جا بتونه حقیقتو بگه. تو خیابون، تو روزنامه، تو تلویزیون، همه جا.

مورتن: من گمونم انقلاب باعث می شه که همین الان هر چیزی ناگهان بتونه اتفاق بیفته. همین الان. اینجا. کسی وجود نداره که به ما توضیح بده که باید فلان و بهمان باشیم و فلان و بهمان کنیم.

آیدا: حقیقت یه بمبه. هیچ اسلحه‌ای قویتر از اون نیست.

مورتن: هیچ وقت فکر کردی که آدم در هر ثانیه از زندگیش بتونه اون کاری رو بکنه که باید.

آیدا: این یه کمی مبتذل نیست؟

مورتن: هر چیزی رو می تونیم بگیریم! به هر چیزی می تونیم فکر کنیم! هر کاری رو می تونیم بکنیم! این مبتذل نیست. این یه بمبه.

آیدا: اینو خودت به تنهایی فکر کردی؟

مورتن: آره.

آیدا: هنوز درد می کنه؟

مورتن: مثلاً خودمون دوتا رو در نظر بگیر. می تونیم همه اون قیدایی رو که دست و پامونو بسته، در هم بشکنیم.

آیدا: کدوم قیدا رو؟

مورتن: نمی بینی چه جوری تو تنگنای انواع قید و بندا هستیم؟ ما همدیگه رو نمی شناسیم. ما می دونیم که تو یه همچین موقعیتی آدم باید فلان و بهمان کنه.

آیدا: چطوری فلان و بهمان؟

مورتن: تو یه جور مشخصی اعضای بدنتو تگون می دی، من یه جور مشخص. اینو قید و بندا به ما تحمیل کرده‌ن.

آیدا: من چه جوری اعضای بدنمو تکون می دم؟
مورتن: مثل کسی که با یکی یه که نمی شناسدش.
آیدا: باید خودمو این جوری تکون بدم؟ این جوری؟
مورتن: اگه آدم متوجه قید و بندا بشه و همه شونو برداره بندازه دور...
قید و بند زندونه.

آیدا: چرا از این زندون نمی ری بیرون؟
مورتن: نمی فهمی من دارم راجع به چی حرف می زنم. کاملاً باز بودن!
آیدا: تو الان تو زندونی؟
مورتن: آره.

آیدا: منم همین طور؟

مورتن: آره.

آیدا: این زندون به خاطر قید و بندا نیست. به خاطر اینه که تو داری
دروغ می گی.

مورتن: راجع به چی دروغ می گم؟

آیدا: یعنی خودت بهتر از من نمی دونی؟ از حالا به بعد سعی کن
حقیقتو بگی.

مورتن: چه حقیقتی رو؟

آیدا: سعی کن فقط یه کلمه حقیقی بگی.

مورتن: آیدا!

آیدا: هان.

مورتن: الیزابت!

آیدا: هان.

مورتن: دوتا کلمه حقیقی شد.

آیدا: موفقیت آمیز بود.

مورتن: قسم می خورم که از حالا به بعد فقط حقیقتو بگم. تمام حقیقتو و هیچ چیز دیگه ای بجز حقیقت نگم. آمین.

آیدا: تو کمد من چی می خواستی.

مورتن: کدوم کمد؟

آیدا: یادت باشه، فقط حقیقت!

مورتن: پس توام باید قسم بخوری که کاملاً باز باشی و نه اینکه فقط قید و بندا رو رعایت کنی.

آیدا: قسم می خورم.

مورتن: همه چی می تونه اتفاق بیفته. همه چی می تونه متفاوت باشه. همه چی می تونه زیرورو بشه و مورد بررسی قرار بگیره.

آیدا: به شرفم قسم می خورم!

مورتن: این اصلاً تصادفی نبود که من از اون پاسبانه کتک خوردم.

آیدا: معلومه.

مورتن: در حالی که تو اون جا وایساده بودی.

آیدا: که اینطور.

مورتن: من منتظر فرصت بودم. سال پیش برای اولین بار تو یه جلسه تو دانشگاه دیدمت و تصمیم گرفتم که به تورت بزنم.

آیدا: به تور؟

مورتن: یادت باشه چه قولی دادی. این جووری نباشه که خودتو تو قید و

بند حبس کنی.

آیدا: به تور زدن چیه؟

مورتن: شرم آورده، ولی حقیقته.

آیدا: پس الان می خواستی ببینی شورت مردونه تو کمد هست یا نه؟ و
حالا منو همون جور که می خواستی تصاحب کردی؟
مورتن: یه کمی با برنامه ریزی. کاملاً زیرکانه ست، نه؟
آیدا: بله، مورتن مولا.
مورتن: اسممو از کجا می دونی؟
آیدا: مدرسه معماری می ری و تو یه اتاق اجاره ای، تو برونسهای
Brønshøj زندگی می کنی که مال یه زنیه که اسمش آمالی راسموسنه
Amalie Rasmussen و پاش می لنگه. درست نیست؟
مورتن: چرا.
آیدا: کی به تور افتاده؟
مورتن: چی؟
آیدا: گیج شدی؟
مورتن: تور؟
آیدا: فکر می کنی یه سال پیش کاملاً اتفاقی بود که چشمت به من
افتاد؟
مورتن: اینو دیگه نمی تونی به من بقبولونی.
آیدا: تو اون جلسه شال گردن بنفش داشتی و کفش قرمز؛ و گوشه یکی
از دندونای جلوثیت پریده بود.
مورتن: درسته.
آیدا: بله، اصلاً اتفاقی نبود که امروز در حالی که من اونجا وایساده
بودم، کتک خوردی.
مورتن: عجباً!
آیدا: تو دوزاریت دیر می افته.

مورتن: چرا تو کاری نکردی؟

آیدا: واسه اینکه می ترسیدی.

مورتن: من؟

آیدا: خیلی متکبر به نظر می اومدی، ولی همچنین خیلی جوون و

بی تجربه.

مورتن: این دیگه خلیه!

آیدا: اون موقع اگه یه ماچ بهت می دادم، می مردی.

مورتن: اینکه حقیقته.

آیدا: اون وقت تو راجع به قید و بند حرف می زنی؟

مورتن: از حالا به بعد.

آیدا: پس قبوله؟ حقیقت و بدون قید و بند.

مورتن: قبوله.

آیدا: من به شدت عاشقتم!

مورتن: این خیلی حرفه.

آیدا: و تو به شدت عاشق منی!

مورتن: آره، چرا که نه.

آیدا: دیگه هیچ وقت ترکت نمی کنم.

مورتن: آره، قول بده هیچ وقت این کارو نکنی.

آیدا: خیال دارم از راه به درت کنم.

مورتن: پس یه کمی زودتر!

آیدا: قید و بندا چی می گن؟

مورتن: قید و بندا به دَرک. یه بمب می داریم زیرشون.

آیدا: تو بُمبو نگهدار، من کبریتو می کشم.

صحنه اول

(مورتن دستهایش را طوری جلو می آورد که گویی بُمب را نگهداشته است و آیدا

طوری عمل می کند که گویی کبریت را روشن می کند و می گیرد زیر فیله.)

مورتن و آیدا: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ بنگ.

(بُمب منفجر می شود و آنها پرت می شوند روی رختخواب)

صحنه دوم

۱۹۷۰. حالا بیست و دوساله‌اند. آخر شب. یک تخت دونفره توی اتاق نشیمن است. اتاق تاریک است. نور چراغهای خیابان افتاده توی اتاق. مورتن وارد می‌شود. چراغ را روشن نمی‌کند.

مورتن: آیدا؟ خوابیدی؟ آخ، ببخش که این قدر دیر اومدم. بی نظیرترین چیز اتفاق افتاد. اصلاً نمی‌تونم حدس بزنی. من انتخاب شدم. قائم مقام نمایندگی حزب. نظرت چیه؟ رفتم بالا و نطق کردم. باید می‌شنیدی. آیدا؟ آیدا؟

(چراغ را روشن می‌کند. آیدا خانه نیست. مورتن غذایش را با یک کوکا از آشپزخانه می‌آورد. در حالی که روزنامه می‌خواند و سیگار می‌کشد، می‌خورد و می‌نوشد. موسیقی می‌گذارد. در ضمن اینکه می‌خورد و می‌نوشد و سیگار می‌کشد و روزنامه می‌خواند، لباسش را هم در می‌آورد. لباسهایش را همین‌طور اطراف اتاق می‌اندازد. وقتی به ساعت نگاه می‌کند و نگران می‌شود فقط شورت تنش است. صدای موسیقی را قطع می‌کند. به طرف در می‌رود و گوش می‌دهد. صدایی از راه پله می‌شنود. پشت در می‌ایستد. آیدا با یک دسته گل وارد می‌شود)

آیدا: مورتن؟ مورتن؟

مورتن: (او را از پشت می‌گیرد و می‌بوسد.) نگاه کن. تغییری تو من

می بینی؟

آیدا: نه، یه کمی چاق شدی؟ یا چی؟

مورتن: جذبه بیشتری پیدا نکردم؟ اتوریتته؟

آیدا: (دسته گل را به او می دهد) مبارکه.

مورتن: شنیدی؟

آیدا: چی رو؟

مورتن: گلای قشنگیه.

آیدا: تولدت مبارک.

مورتن: تولد؟ تولد کیه؟

آیدا: تولد تو؟

مورتن: کی، من؟

آیدا: و من. دو سال پیش همدیگه رو دیدیم.

مورتن: به این زودی دو سال شد که با همیم؟

آیدا: (راجع به گلها) یه کمی پژمرده شده ن. وقتی از کلاس می اومدم

خریدم. ولی تو راه بنته Bente رو دیدم.

مورتن: من انتخاب شدم.

آیدا: یه مشکلی داشت. برای همین این قدر دیر کردم.

مورتن: من انتخاب شدم. قائم مقام نمایندگی حزب شدم.

آیدا: اصلاً نمی دونستم خودتو کاندید کردی. (لباسهای او را جمع می کند.

گلها را توی آب می گذارد و بقیه چیزها را مرتب می کند)

مورتن: اتفاقاً خودمو کاندید نکردم. ولی یکی اسم منو تو لیست

کاندیدها نوشت و ناگهان با اکثریت آراء انتخاب شدم.

آیدا: پس مبارکه. (بین اتاق و آشپزخانه قدم می زند)

صحنه دوم

مورتن: باید سخنرانی می‌کردم و اصلاً آمادگی نداشتم. گفتم حالا دیگر باید همه آن احساسات انقلابی رمانتیک را کنار گذاشت. آن روزها، در سال ۶۸، فکر می‌کردیم می‌توانیم با رقص و پایکوبی انقلاب کنیم. دوستان من، آن دوره دیگر گذشته است. حالا وقتش رسیده است که بیدار شویم. این تصور که به محض اینکه به سرمایه‌دارها بگوییم پِخ، روی زمین پهن می‌شوند و زاری می‌کنند، دردی را دوا نمی‌کند. با یک وری سیگار دود کردن و صدای موسیقی را بلند کردن نمی‌توانیم جهان را تغییر دهیم. وقتش رسیده که چشم‌هایمان را به روی واقعیت باز کنیم. وگرنه نتیجه کارمان فقط رسیدن به یک جور خرده‌بورژوازی جدید است. ما کم‌کم داریم به گتویی از هیپی‌ها تبدیل می‌شویم. اگر حواسمان را جمع نکنیم، به زودی تبدیل به یک جاذبه توریستی می‌شویم. کودکان نسل ۶۸ وارد اتوبوسها می‌شوند. به ما زُل می‌زنند و فندوق به طرفمان پرت می‌کنند. دوستان من، واقعیت بر در می‌کوبد. تنها راه پیشرفت این است که شانه‌به‌شانه طبقه کارگر پیش رویم. کارگران و دانشجویان با هم؛ در مقابل طبقه متوسط؛ در مقابل سرمایه. اجازه دهید با هم وارد این زندگی واقعی شویم. من دوبرابر نفر دوم رأی آوردم.

آیدا: حالا مواظب باش دچار جنون خود بزرگ بینی نشی.

مورتن: اگه نخست وزیر زنگ زد، بگو فعلاً وقت ندارم.

آیدا: زنگ نمی‌زنه. تلفنمون قطعه. یادت رفته پولشو بدی.

مورتن: مهم اینه بدونی دیگران چی می‌خوان بگن. و بعد باید پیش

دستی کرد و همه شونو سر جاشون نشوند.

آیدا: شیوه نفرت انگیزی‌یه.

مورتن: وقتی آدم اون بالا قرار بگیره، زندگی این جوریه عزیزم.

آیدا: صورت حساب برق کجاست؟

صحنه دوم

مورتن: تو جلسه نشسته بودم و همه ش به تو فکر می کردم. به بدنت. جلسه ای که توش بودم سیاسی ترین و شهوت انگیزترین جلسه بود. وقتی می خواستم بلند شم سخنرانی کنم، کیرم شق شده بود.

آیدا: و وقتی از پشت میز خطابه اومدی پایین؟

مورتن: گوش نمی دی چی می گم.

آیدا: دو برابر نفر دوم رأی آوردی و شهوی بودی.

مورتن: تو کجا بودی؟

آیدا: این تو ای که گوش نمی دی.

مورتن: من جوون ترین عضوی هستم که تا حالا به قائم مقامی رسیده.

آیدا: اون داغون بود!

مورتن: کی؟

آیدا: بنته.

مورتن: کدوم بنته؟ آهان همون که با کلاوسه. به نظرت اون سوسیال

دمکرات ترین آدم موجود نیست؟

آیدا: می خواستم زود پیام خونه، ولی اون انقدر حالش بد بود که ما

نتونستیم تنهاش بذاریم.

مورتن: «ما» کی یا هستن؟

آیدا: من و اولا Ulla و اینگا Inger.

مورتن: بنته چه ش بود؟

آیدا: اون و کلاوس دیگه نمی تونن به هم حال بدن.

مورتن: هیچ کسی نمی تونه به یه سوسیال دمکرات حال بده.

آیدا: آخرین دفعه ای که بنته به ارگاسم رسیده، شش ماه پیش بوده.

مورتن: تازه اون یکی از مرتجع ترین آدمای موجوده.

آیدا: کلاوس نمی خواد راجع به این مسئله حرف بزنه. می گه اگه راجع به

اروتیک حرف بززن، عنین می شه.

مورتن: نمونه واقعی یه سوسیال دمکرات.

آیدا: فکر می کنی رابطه ای بین ظرف شستن و زندگی عشقی آدم وجود

داره؟

مورتن: البته. وقتی آدم داره حال می کنه، اگه به ظرف شستن فکر کنه،

از مسیر اصلی خارج می شه.

آیدا: بنته از کلاوس متنفره، چون هیچ وقت ظرف نمی شوره.

مورتن: من این هفته دودفه پنچری چرختو گرفتم ولی با این همه خیلی

هوستو رو دارم.

آیدا: اولام همین مشکلو داره. اینگام.

مورتن: اونام دوچرخه سوار می شن؟

آیدا: پرسیدن وضع ما چه جوریه؟

مورتن: جدی؟

آیدا: اگه تو بودی چی می گفتی؟

مورتن: به نظر من رابطه ما خیلی خوبه.

آیدا: من ام همین طور. ولی چه جوری؟

مورتن: من تو رو دوست دارم. با تو بودن بهترین چیزیه که تو زندگی من

اتفاق افتاده.

آیدا: من ام دوستت دارم. اما فکر می کنی ما خوش شانس بودیم؟

مورتن: آره، من فکر می کنم خوش شانس بودیم.

آیدا: یا فکر می کنی یه چیزی رو از همدیگه پنهون می کنیم؟

مورتن: من فکر می کنم خوش شانس بودیم و معقول.

آیدا: چطوری معقول؟

مورتن: ما از همون اول یه قرار واقعی محکم با هم گذاشتیم. ما

صحنه دوم

خوش شانس بودیم به خاطر اینکه همه ریاکاری یا و دروغایی که عشقو از بین می برن خوب شناختیم. ما معقول بودیم به خاطر اینکه قرار گذاشتیم صد در صد نسبت به هم صادق باشیم و هیچ چیزی رو وحی منزل به حساب نیاوردیم.

آیدا: من ام به بنته همینو گفتم. رابطه ما در واقع از یه نظر یه جور آزمایشه. گفتم شاید ما دونفر اولین آدمایی باشیم که این جوری زندگی می کنن. باورش نشد.

مورتن: معلومه. چطور باید باور کنه. اون ام وقتی که با یه سوسیال دمکراته.

آیدا: گفتم اون چیزی که من تو رابطه خودمون دوست دارم، اینه که ما پنجره ها رو به روی جهان باز گذاشتیم. ما همیشه هوای پاکو استنشاق می کنیم.

مورتن: تو حرف نداری! بیا بریم تو رختخواب.

آیدا: فراموش کردی که امروز دومین سالگرد ازدواجمونه.

مورتن: البته که فراموش نکردم. (لحاف را بلند می کند) ببین، من پرچمو برافراشته م.

آیدا: ما تنها زوج خوشبختی هستیم که من می شناسم.

مورتن: برای اینکه تو به همچین کون قشنگی داری.

آیدا: اینکا ام دیگه از خوابیدن با رفیقش راضی نیست.

مورتن: رفیقش عضو دی. کو. پی. (۲) نیست؟

آیدا: اینگا نمی تونه تحمل کنه که همه ش اون رهبری رو به دست بگیره.

مورتن: رهبری چی رو؟

آیدا: اینکه چه جوری عشقبازی کنن.

مورتن: کمونیستا همین جورین.

صحنه دوم

آیدا: این اونه که همیشه می‌خواد ابتکار عملو به دست بگیره. اگه اینگا شروع کنه، اون عصبانی می‌شه. اون می‌خواد که اینگا کاملاً مفعول باشه.

مورتن: یعنی اینگا باید زیر بخوابه تا اون بره و بیاد؟

آیدا: اینگا یه دفه سعی کرده روش بشینه.

مورتن: پرچم سرنگون شده؟

آیدا: سه سال با هم بودن و هنوز دقیقاً به همون شیوه با هم حال می‌کنن، که اولین بار. انگار که از روی یه برنامه مشخص باشه. اگه اینگا بخواد شیوه رو تغییر بده، رفیقش کاملاً از کوره در می‌ره.

مورتن: اعضای دی. کو. پی. فقط به شیوه‌ای کس می‌کنن که از مسکو بهشون دیکته شده.

آیدا: (می‌رود توی رختخواب) هیچ فکر کردی ما چطوری می‌کنیم؟

مورتن: من به چیز دیگه‌ای فکر نمی‌کنم.

آیدا: با جدیت؟

مورتن: اروتیک و جدیت با هم جور در نمی‌آن.

آیدا: ببخشین.

مورتن: (می‌بوسدش) الو، کسی خونه نیست؟ کجایی؟

آیدا: دارم به یه چیزی فکر می‌کنم.

مورتن: به چی؟

آیدا: به چیزی که اولاً گفت.

مورتن: چرا نیاوردیشون خونه؟ اون وقت خودشون می‌تونستن ببین ما چه جوری حال می‌کنیم.

آیدا: فکر می‌کنی ما می‌تونیم راجع به اروتیک حرف بزنیم؟

مورتن: آره.

آیدا: پس چرا هیچ وقت راجع بهش حرف نمی‌زنیم.

مورتن: این چیزی نیست که آدم راجع بهش حرف بزنه. این چیزیه که آدم باید بهش عمل کنه.

آیدا: فکر می‌کنی اگه آدم راجع بهش حرف بزنه، خراب می‌شه؟

مورتن: (لحاف را پس می‌زند و زیرش را نگاه می‌کند) صبر کن ببینم. باید بگم که نه.

آیدا: فکر می‌کنی رابطه‌ی اروتیک ما به همون خوبی دوسال پیشه؟

مورتن: بهتره. تو فکر نمی‌کنی؟

آیدا: چرا.

مورتن: تو از چیزی ناراحتی؟

آیدا: نه.

مورتن: همه‌ش به خاطر کلاوسه؟ چیزی که من می‌گم اینه که این

سوسیال دمکراتای کثیف همه چیزو واسه ما خراب می‌کنن.

آیدا: من فکر می‌کنم ما شروع کرده‌ایم که راجع بهش حرف بزنیم.

مورتن: راجع به چی؟

آیدا: اروتیک. من و اولا و بنته صحبت کردیم که آدم چه کلمه‌ی درستی

باید واسه‌ش بکار ببره. فکر می‌کنی آدم باید بگه «کردن» یا «حال کردن» یا

«عشقبازی کردن»؟

مورتن: من گمونم آدم باید بگه «رابطه‌ی جنسی داشتن» دلت نمی‌خواد یه

کمی با من رابطه‌ی جنسی داشته باشی؟

آیدا: وقتی راجع به خودمون دوتا حرف می‌زنم بهش می‌گم عشقبازی.

برای اینکه ما عاشق همدیگه‌ایم.

مورتن: این یه جشن تولد باشکوهه.

آیدا: تو که اصلاً روحتم خبر نداشت که جشن تولدمونه.

مورتن: نه، و حالا تازه پرچم اون طور که باید افراشته نیست.

آیدا: بیا، بذار عشقبازی کنیم.

مورتن: نه، نه. این دیگه از مد افتاده. بذار راجع بهش حرف بزیم.

آیدا: دلخور شدی.

مورتن: بذار راجع به این قضیه حرف بزیم که آیا ارتباطی بین اروتیک و

رشوه خواری تو وزنه برداری دانمارک هست؟

آیدا: بیا دیگه. نمی خواد دلخور بشی، کوچولوی ناز من.

مورتن: باشه ببخش. دیگه دلخور نیستم.

آیدا: ما هیچ وقت راجع به اروتیک حرف نزدیم. ما رابطه مون خوبه. ولی

چرا هیچ وقت راجع بهش حرف نمی زنیم؟

مورتن: فکر می کردم این منم که به سکس فکر می کنم.

آیدا: بنته گفت...

مورتن: بنته گفت. بنته گفت.

آیدا: نه راستی بنته نبود. اینگا بود.

مورتن: اولاً چی؟ اون چیزی نگفت؟

آیدا: اولاً گفت آدم می تونه از روی رابطه اروتیک مردم به همه

زندگی شون پی بیره.

مورتن: مردم همون جورین که وقت حال کردن.

آیدا: یا عشقبازی کردن، نه؟

مورتن: این مطمئناً درسته.

آیدا: تو به اولاً حق می دی؟

مورتن: آره، به هر جهت خیلی معقول به نظر می آد.

آیدا: فکر می کنی این جوریه؟

صحنه دوم

مورتن: آره. من فقط فکرمی کنم که آیا عکس این قضیه ام درسته؟ یعنی
آیا از حال و روز مردم می شه فهمید که رابطه رختخوابی شون چه جوریه؟
آیدا: نه، ما هر روز این جوری رفتار نمی کنیم.
مورتن: منظورت اینه که ما همیشه یه جور عشقبازی می کنیم؟
آیدا: آره.
مورتن: جدی می گی؟
آیدا: آره. تو این طور فکر نمی کنی؟
مورتن: چرا.
آیدا: نگفتم؟
مورتن: پس بذار یه فکری براش بکنیم.
آیدا: چطوری؟
مورتن: یه جور تازه ای عشقبازی کنیم.
آیدا: من شروع کنم، وقتی به اُرگاسم رسیدم، بعدش می تونیم معاشقه
کنیم.
مورتن: زنگ بزنی از بنته پیرس ببین پیشنهادی نداره.
آیدا: چهار شنبه می تونم ازش پیرسم.
مورتن: چهار شنبه؟
آیدا: چند نفریم که تصمیم گرفتیم گاهی دور هم جمع بشیم.
مورتن: پس خودم می تونم ازش پیرسم.
آیدا: جمعمون بدون مرده.
مورتن: خدایا صد هزار کرور شکرت.
آیدا: چیزی نیست که من ازش ناراضی باشم. اصلاً نباید بهت می گفتم.
مورتن: دست بردار. معلومه که باید می گفتمی.

صحنه دوم

آیدا: من خیلی نگرانم. ما دوتا اینجا دراز کشیدیم. هر دومون دلمون می خواست عشق‌بازی کنیم، ولی حالا نمی دونیم چکار کنیم.

مورتن: تقصیر تو نیست.

آیدا: من می ترسم.

مورتن: از چی؟

آیدا: نمی دونم.

مورتن: نگرانیِ روز تولده.

آیدا: این طور فکر می کنی؟

مورتن: تو دوره ما زمان این قدر سریع می گذره که انگار امشب جشن بیست و پنجمین سال ازدواجمونه.

آیدا: می دونی دوستت دارم؟

مورتن: معلومه. (از تخت می پرد بیرون)

آیدا: کجا می ری؟

مورتن: الان می آم. اون چراغو خاموش کن. (می رود توی آشپزخانه. آیدا چراغ را خاموش می کند. مورتن با یک نان ماشینی که دوتا شمع روشن رویش گذاشته است وارد می شود) ئی دی ته ورس فوسلسدی، هورا، هورا، هورا!

وی سیکر آس این گوه فو، سام وی ها اونسکد آس ئی اُ. (۳)

آیدا: برای منه؟

مورتن: برای ماست. بهترین دوسال زندگی من.

آیدا: همین طور من.

مورتن: خاموش کن.

آیدا: گمونم امشب به اندازه کافی خاموش کرده م.

مورتن: هر دوتاش باید خاموش بشه.

صحنه دوم

آیدا: (فوت می کند. فقط یکی خاموش می شود) یعنی نحسی می آره؟

مورتن: عمداً این کارو کردی؟

آیدا: نه، قسم می خورم. بیا دلم می خواد همین الان عشقبازی کنیم.

مورتن: به همون شیوه ای بکنیم که همیشه می کردیم یا به کمی

فی البداهه بیاییم؟

آیدا: برای آخرین بار به شیوه همیشگی.

مورتن: هر روز واسه ت پیش نمی آد که با به قائم مقام نمایندگی

عشقبازی کنی یا.

صحنه سوم

۱۹۷۲. حالا بیست و چهار ساله‌اند. پیش از ظهر است. مورتن با جارو برقی خانه را جارو می‌کند. آیدا از آشپزخانه بیرون می‌آید. به طرف قفسه کتاب می‌رود، کتابی برمی‌دارد و بدون توجه به او بیرون می‌رود. موهایش را کاملاً کوتاه کرده است. آرایشش را پاک کرده است و پیراهن و شلوار پوشیده است. مورتن به جارو کردن ادامه می‌دهد. آیدا دوباره وارد می‌شود. مورتن جلو پای او را جارو می‌کند، شکلک در می‌آورد و توجه او را به خود جلب می‌کند.

آیدا: چیه؟

مورتن: هیچی.

آیدا: این چه قیافه‌ایه که به خودت گرفتی؟

مورتن: کدوم قیافه؟

آیدا: چیزی می خواستی بگی؟

مورتن: شاید بتونیم با هم حرف بزنینم؟

آیدا: تمام شبو نشستیم با هم حرف زدیم. و شب گذشته ام همین کارو

کردیم و شب قبلش ام.

مورتن: فکر می کنی نمی دونم؟

آیدا: یه هفته دیگه امتحان دارم.

مورتن: ببخشین. خیلی خیلی ببخشین!

آیدا: ما از هر نظر راجع به وضعیتمون حرف زدیم.

مورتن: می دونم.

آیدا: اگه اقلأ راجع به امتحان من بود، یه چیزی.

مورتن: آره، اون وقت حتماً رد می شدی.

آیدا: ولی این امتحان مربوط به مبحث اعصابه، و نمره م خوب می شه.

(می خواهد خارج شود.)

مورتن: اصلاً فکر کردی که...

آیدا: چی؟

مورتن: اصلاً فکر کردی که بعد از اینکه رفتی تو جنبش زنان، شیوه

حرف زدنمون کلاً عوض شده؟

آیدا: ببین، اگه دوباره می خوای به جون جنبش زنان بیفتی، من می رم.

مورتن: نه، نه، ببخشین، خیلی خیلی ببخشین، به پاتون می افتم. من

فقط همین طور که تو خودم بودم و داشتم جارو می کردم، به فکرم رسید که

یه وقتی، سالها پیش، اون وقتی که همدیگه رو دیدیم - می دونی که چهار

سال پیش بود - ولی انگار صد سال پیش بوده، نه؟

آیدا: برو سر اصل مطلب.

مورتن: فکر کن، جنبش زنان چی به ما داده؟ یه زبان کاملاً جدید.

آیدا: منظور؟

مورتن: فقط می‌خوام بگم که چقدر نسبت به جنبش زنان سپاسگزارم.

آیدا: ممنون. سلامتو به جنبش می‌رسونم و می‌گم که سپاسگزاری.

(می‌خواهد خارج شود)

مورتن: یادت می‌آد یه وقتی تو اون روزهای خوب گذشته، تو سال ۶۸،

یه اصطلاحی بود که می‌گفت یه چیزی واسه این لامستب دست و پا کن! (۴)

فکرشو بکن، امروز مردم اصلاً نمی‌فهمن منظور آدم چیه. و اگه بفهمن،

آدمو تو میدونگاهی اعدام می‌کنن.

آیدا: همه چیزیه که می‌خواستی بگی همین بود؟

مورتن: باید ببخشی اگه حوصله تو سر می‌برم.

آیدا: این صد هزارمین باره که حوصله مو سر می‌بری.

مورتن: ما دیگه زندگی خصوصی نداریم، من و تو. فقط یه فضای

مشترک داریم. ما مشکل زناشویی نداریم. یه رابطه جنسی علی‌الاسویه

داریم. ما مسائل جنسی مونو سرکوب کرده‌یم. ما سر ظرف شستن دعوا

نمی‌کنیم. دیگه عشق‌بازی نمی‌کنیم. رابطه جنسی مونو طوری نظم داده‌یم که

تو با مالش به اُرگاسم برسی.

آیدا: بعله.

مورتن: بعله.

آیدا : و بعدش؟

مورتن : بعدش.

آیدا: این یه جمع بندیه؟

مورتن: شاید باشه، فقط من ازش سردر نمی‌آرم.

آیدا: یه جووری راجع بهش حرف می‌زنی انگار که یه توهین شخصیه. فکر

نمی‌کنی یه کمی بیش از حد برای خودت دلسوزی می‌کنی؟

مورتن: دلسوزی برای خودم؟ وضع من یه جوریه که انگار رفته‌م زیر غلتک ماشین اسفالت.

آیدا: چون زنا شروع کردن راجع به مسائلشون حرف بزنی، تبدیل شدن به غلتک ماشین اسفالت.

مورتن: شما به حرف زدن قناعت نمی‌کنین. شما محکم مارش نظامی می‌ریز. تمرین جودو می‌کنین. تمرین جیوجتسو، تمرین مبارزه تن به تن می‌کنین. بنابراین وقتش که برسه، آماده هستین که سر مردا رو از تنشون جدا کنین.

آیدا: چرا باید سرتونو از تن جدا کنیم؟ شما که به هر جهت اونو به کار نمی‌برین.

مورتن: بعدام نوبت خایه‌هامونه. یه شب با تبر می‌آیین سراغش.

آیدا: یه ناخن گیر کافیه.

مورتن: می‌خواین اونا رو به خودتون پیوند بزنین؟

آیدا: برای چی این کارو بکنیم؟

مورتن: آخه آرزو دارین مرد باشین.

آیدا: مثل شما بشیم؟ خدا رحم کنه.

مورتن: بعضی وقتا نمی‌تونم سردربیارم که تو از من متنفری یا به طور کلی از مردا.

آیدا: از همه اون مردایی که هزاران سال مارو استعمار کردن. در حقیقت از تو خوشم می‌آد. ولی توام مردی.

مورتن: من مردم؟

آیدا: عکس‌العملهات اون قدر به وضوح مردونه‌ست که آدم از خنده

می‌میره.

مورتن: یه جورى مى گى به وضوح مردونه که انگار یه بیماریه.

آیدا: تو یه کمى بهتر از مردای دیگه‌ای. تو وقت داری بیاموزی.

مورتن: یه وقتى بود که مرد بودن جالب بود.

آیدا: بله، با غرامتى که ما مى پرداختیم. ولی حالا زن بودن جالبه.

مورتن: تو زنى؟

آیدا: آه، نه. باز این موضوعو پیش نکش.

مورتن: نه، نه. من فقط به این فکر مى کنم که شما برابری مى خواین،

برابری از هر نظر. منم مى تونم اینو بپذیرم. اما آیا این پذیرفتن معنی ش

اینه که من باید از مرد بودنم دست بردارم و تو از زن بودنت و بعدش هر

دومون باید یه جور به یه اندازه خنثی باشیم که بتونیم در مورد هر چیزى

عمیقاً با هم موافق باشیم؟

آیدا: یادته ما دوتا یه روزى یه قرارى گذاشتیم؟ «حقیقت و بدون قید و

بند.» به نظر من برای تو مشکله که پای قرارمون وایسى.

مورتن: این جورى با من حرف نزن. من استخدام تو نشده‌م. من رفیق تو

نیستم.

آیدا: به هر حال تو نمى تونی پای قرارمون وایسى.

مورتن: تو از کدوم حقیقت حرف مى زنى؟ اون حقیقت به تو مربوط

مى شه.

آیدا: و تو نمى تونی شنیدنشو تاب بیاری.

مورتن: من تاب مى آرم و تاب مى آرم. هر روز شلاق مى خورم اما اصلاً

خوشم نمى آد. من مازوخیست نیستم.

آیدا: تو تاب حقیقتو نداری. ولی چیزى که از اونم بدتره، اینه که تو هر

کارى ازت برمى آد مى کنی که دنیا همون طوری باشه که همیشه بوده. تو

جرات نمى کنی چیزى رو تغییر بدی. ترجیح مى دى تو زندون قید و بندها

صحنه سوم

حبس مون کنی: زنها این جورین و مردها این جوری و نمی شه تغییرش داد.
این قانون طبیعیه خوشگلم. تو داری به سوی مرگ می ری. مثل پدرت.
مورتن: پدرمو قاطی نکن.

آیدا: تو ترجیح می دی پنبه بچپونی تو گوشتات و چیزی نشنوی. کم کم
دیگه اصلاً نمی شه با تو بحث کرد.

مورتن: این که بحث نیست. این جنگه. جنگ صلیبی.
آیدا: کوچک ترین تقاضای من نابودت می کنه.

مورتن: تقاضا؟

آیدا: آره، راجع به برابری.

مورتن: این چه جور برابریه که تو یه شب در میون با یه مشت گفتار
جلسه می داری و می آی خونه و همه اون مهمات جدیدتو تو کله من شلیک
می کنی؟

آیدا: پس چندتا مرد پیدا کن و مسئله رو باهاشون در میون بذار.

مورتن: مام باید و قتمونو تو یه گروه مهمل گو تلف کنیم؟

آیدا: سالهاست که یه فکر درست و حسابی نکردی. این منم که هی با
افکار تازه وارد خونه می شم.

مورتن: افکار؟ اینا بمبه. کوکتل مولوتف. بازوکاست، گلوله س. تو همه اش
شلیک می کنی. بُم بُم!

آیدا: یه نمونه شو بگو. فقط یکی.

مورتن: همین که تو به رابطه اروتیک مون شکلیک می کنی.

آیدا: ما دوتا رابطه اروتیک داریم؟

مورتن: از وقتی که تو شروع کردی با حرف زدن خرابش کنی، نه.

آیدا: من چیزی رو خراب نکردم.

مورتن: آخرین دهنه ای که با هم عشقبازی کردیم کی بود؟

صحنه سوم

آیدا: ما عشقبازی نکردیم. با هم حال کردیم. یادته این دوتا یه تفاوتی با هم داشتن؟

مورتن: حال نکردیم. با هم جلق زدیم.

آیدا: حتی جلق ز نام نبود. شبیه این بود که دوتا دکتر همدیگه رو جراحی کنن، همزمان و بدون داروی بیهوشی.

مورتن: این منو یاد یه چیزی می اندازه.

آیدا: بیا، اینجا بشین. (کنار هم می نشینند. آیدا بغلش می کند) نمی تونم

تحمل کنم که با هم دشمن باشیم. چرا این جوری شدیم؟

مورتن: من که طوریم نشده. ولی به خودت نگاه کن. این روزا بیشتر از اون روزهایی که وقتتو صرف زیباییت می کردی، صرف زشت کردن و خنثی کردن خودت می کنی.

آیدا: نمی فهمی که من از اینکه مردا به پستونام زُل بزنن، خسته شده م؟ از مردایی که تو آسانسور خودشونو به من می چسبونن. مردایی که تو شهر دنبالم می افتن؛ مردایی که سعی می کنن هر طور شده یه چیزی به من قالب کنن که به عنوان ابزار جنسی کشش بیشتری پیدا کنم.

مورتن: چرا، خوب می فهمم.

آیدا: تو هیچ وقت نپذیرفتی که من باهات برابر باشم. همیشه می خوام تر تمیز و ملوس باشم و هیچ وقت زننده نباشم.

مورتن: چه اشکالی داره؟

آیدا: من می خوام این حقو داشته باشم که زشت و احمق و زننده باشم.

مورتن: اینم می تونی باشی.

آیدا: نه، نمی تونم. چون تو فوراً می خوام منو تغییر بدی.

مورتن: توام می خوام منو تغییر بدی. توام می خوام که من یکی از اون مردای حساس باشم که اشکشون در مشکشونه، و هر وقت یه زن

صحنه سوم

آزادی خواهر Rødstrømpe می بینن، با صورت پف کرده از گریه و زاری به خاک می افتن و به گناهانشون اعتراف می کنن.

آیدا: فقط برابری. این تنها چیزیه که من می خوام.

مورتن: این برابری نیست. این دمکراسیِ ملیتمتیره. ما هر کاری که می کنیم قانون پنجاه درصد پس ذهنمونه. حتی وقتی که عمل جنسی انجام می دیم از روی یه برنامه تعیین شده ست. هیچ کدومون نباید بیفتیم روی اون یکی. یه دفه به این پهلو، یه دفه به اون پهلو. و اُرگاسم جداگانه برای هر کدوم. یه جقت گیری کامل پنجاه پنجاه.

آیدا: تا وقتی که با نقش جنسی مون مشکل داریم این ضروریه.

مورتن: نقش جنسی من اینجا و نقش جنسی من اونجا. دوسالی می شه که راجع به چیز دیگه ای صحبت نکردیم. ما خودمون دیگه چیزی به جز دوتا نقش جنسی نیستیم. من نمی تونم کاری رو انجام بدم، بدون اینکه فکر کنم چه ربطی به نقش پیچیده جنسی داره. حتی از ترس اینکه انگ مرد سالاری بهم نزنن، جرأت نمی کنم توی اتوبوس بلند شم و جامو به پیرزنا بدم.

آیدا: تو مرتجع می. تو می ترسی قدرتو واگذار کنی. مسئله اصلی اینه.

مورتن: من مرتجعم؟ دیگه کافیه. من چپ و راست می رم و می آم و

جارو می کنم. بعدش ام بهم می گی مرتج؟

آیدا: خب بده من جارو کنم.

مورتن: دست به این جارو نمی زنی!

(سر جارو با هم کلنجار می روند. دسته جارو می خورد به گونه مورتن. خون می آید.)

آیدا: بذار ببینم.

مورتن: دستتو بکش!

آیدا: از قصد که نکردم.

مورتن: برو کنار.

آیدا: بذار ببندمش.

مورتن: خودم می‌تونم، جناب دکتر! (به اتاق خواب می‌رود)

آیدا: (در را تکان می‌دهد) مورتن؟ مورتن. بچه نشو. ببخش. اتفاقی بود. یُد همون بغل قرصاس. نمی‌خوای دوباره دوستای خوبی باشیم؟ مورتن؟ یه چیزی بگو. درو واکن دیگه لامستب!

مورتن: (وارد می‌شود. لباس مخصوص زنانه‌ای پوشیده است - لباسی که آیدا بعد از ورود به نهضت زنان، دیگر آن را پوشیده است - با کفشهای پاشنه بلند و روز لب.)

آیدا: مورتن!

مورتن: دستتو بکش. دست درازی موقوف! (شروع می‌کند به برداشتن لباسهایش از توی کمد و بسته بندی کردن آنها)

آیدا: چکار می‌کنی؟

مورتن: نمی‌بینی دارم چمدونمو می‌بندم؟ من بهترین سالهای زندگیمو صرف تو کردم. حالا می‌رم خونه بابام.

آیدا: بس کن.

مورتن: بکش کنار!

آیدا: اصلاً خنده دار نیست.

مورتن: از کی شروع کردی توجه کنی که چیزی جالبه یا نه.

آیدا: بس کن.

مورتن: دستتو بکش! مردیکه بدترکیب! من یه ابزار جنسی نیستم.

آیدا: داری جدی حرف می‌زنی؟

مورتن: شاید فکر می‌کنی من یه موجود احمقی هستم که هیچ چیزی رو

جدی نمی‌گیره؟ می‌دونی تو چی هستی؟ مشخصاً مرد صفتی.

آیدا: تو جایی نمی‌ری.

صحنه سوم

مورتن: چرا. دیگه می‌تونى با همه عقاید نابت تنها زندگی کنی. از حالا به بعد می‌تونى در مورد هر چیزی تصمیم بگیری.

آیدا: چه چیزی این اطمینانو بهت داده که من می‌خوام تنها زندگی کنم؟
مورتن: شاید یکی دیگه رو زیر سر داری، هان؟
آیدا: بعله.

مورتن: چی؟

آیدا: می‌گم بعله.

مورتن: دیگه واقعاً داره مبتدل می‌شه!

آیدا: این تو ای که داری مبتدلش می‌کنی.

مورتن: چند وقته که این قضیه وجود داره؟

آیدا: می‌بینی چقدر آزار دهنده‌ای؟

مورتن: پس همه چی فقط به این مربوط می‌شه؟ به این که تو با یکی

دیگه جفتگیری می‌کنی؟

آیدا: نه، فقط این نیست.

مورتن: چند وقته که این قضیه وجود داره؟

آیدا: چقدر مسخره‌ای!

مورتن: من دقیقاً می‌دونم چه جور آدمیه. زنا رو می‌فهمه. طرفدار

شماست. وقتی تو تو جلسات مقدماتی هستی، می‌تونه بشینه و با قلاب
واست جلیقه بنفش ببافه.

آیدا: چقدر ابلهی!

مورتن: خوب جفتگیری می‌کنین؟ تمام مدت زیر می‌خوابه و به وجدان

معذبش آرامش می‌ده؟

آیدا: اون مرد نیست.

مورتن: مرد نیست؟

آیدا: نه.

مورتن: زنه؟

آیدا: خوب فهمیدی، رفیق.

مورتن: کیه؟

آیدا: بنته. اون خونه نداره.

مورتن: همجنس باز شدی؟

آیدا: مورتن عزیزم.

مورتن: بذار برم!

آیدا: گوش بده!

مورتن: اگه نری اون ور می زنم!

آیدا: خوک!

مورتن: مبارکه، رفیق. تو جنگو بردی. دیگه اصلاً هیچ وقت نمی خوام

ببینمت. (در حال خارج شدن)

آیدا: ازت متنفرم.

مورتن: اون قدر متنفر نیستی که من از تو هستم.

آیدا: شلوار کثیف تو جا گذاشتی!

مورتن: می تونی بدیش به بنته.

صحنه چهارم

۱۹۷۴ . حالا بیست و شش ساله‌اند. وضع آپارتمان نشان دهنده این است که آیدا پولدار شده است. آپارتمان تازه رنگ شده است. خیلی از مبلمانها چوبی است و کار طراحان معروف. آیدا از حمام بیرون می‌آید. پیراهن و جلیقه پوشیده است. موهایش تا شانه‌اش می‌رسد. دور چشمهایش را آرایش کرده است. سیگار می‌کشد. نگاهی به اتاق می‌اندازد. روزنامه‌ای را که روی زمین است جمع می‌کند. متکایی را مرتب می‌کند. می‌رود بیرون. چند ثانیه بعد، با جلیقه تازه‌ای که پوشیده است وارد می‌شود. به ساعت نگاه می‌کند. زنگ می‌زنند. آیدا دکمه‌ای را فشار می‌دهد. تا وقتی که به در آپارتمان تقه بزنند، کمی طول می‌کشد. مورتن وارد می‌شود. موهایش کوتاه است. سبیل دارد و کت و شلوار مخمل پوشیده است. کیفی هم دستش است.

مورتن: سلام.

آیدا: سلام.

مورتن: کی سیستم در باز کن واستون کار گذاشته‌ن؟

آیدا: این ساختمون دیگه کرایه‌ای نیست. من آپارتمون بغلی روام خریده‌م.

یه روز این دیوار وسطو برمی دارم و یکی شون می کنم.

مورتن: دکترا این همه پول درمی آرن؟

آیدا: خوب حواست جمعه.

مورتن: تو رشته من آدم باید حواش جمع باشه.

آیدا: هنوزم خودتی.

مورتن: توام همین طور.

آیدا: خیلی وقته که همدیگه رو ندیدیم.

مورتن: دو ساله.

آیدا: دو سال و سه ماهه.

مورتن: دوسال و چهار ماه.

آیدا: و چند روز.

مورتن: هفت.

آیدا: نمی خوای بشینی؟

مورتن: ممنون، شاید چند دقیقه دیگه. تمام روز تو جلسه نشسته بودم.

احتیاج به یه کمی حرکت دارم.

آیدا: جلسه راجع به چی بود؟

مورتن: تو وزارت امور خارجه بود. باید یه تغییراتی توی ساختمون

سفارتشون، توی هندوستان بدن.

آیدا: معمار اونایی؟

مورتن: دستیارِ دستیارِ دستیارِ مهندس معمار.
آیدا: تبریک به خاطر پایان نامه ت. از یکی که اونم معماره شنیدم
امتحانات خوب شده.

مورتن: به خوبی مال تو نشده. آخه تو شاگرد اول سال شدی.
آیدا: شاگرد سوم.

مورتن: هنوز تو بیمارستانی؟

آیدا: تو بخش اعصاب.

مورتن: پس وقتی قلبم اوضاع خراب شد، می آم سراغت.

آیدا: اون تو بخش من نیست.

مورتن: پس به هر حال می گم تو رو می شاسم. می شناختم.

آیدا: نمی خوام بشینی؟

مورتن: نه، ممنون. هنوز نه. (از پنجره به بیرون نگاه می کند) آهان، اینم خانم
هنسن و شوهرش. فکرشو بکن، هنوز همدیگه رو تحمل می کنن.

آیدا: از مشاجره کردن دست برداشتن.

مورتن: خویه.

آیدا: دیگه اصلاً با هم حرف نمی زنن.

مورتن: آدم هنوز می تونه اتاق خوابشونو ببینه؟

آیدا: پرده کرکره ای گذاشته ن. وقتی پرده رو می اندازن، می فهمم که

تلویزیون دیگه برنامه نداره.

مورتن: تو طبقه سوم آدمای جدیدی اومده ن. چقدر جوون به نظر می آن.

آیدا: تازه عاشق هم شده ن.

مورتن: اونام پرده کرکره ای دارن؟

آیدا: تمام اون ساعتایی رو که من سر کارم اونا تو رختخوابن.

مورتن: آره، روز بهترین وقته. یادته؟ خوگای خوشبخت.

آیدا: اولین مشاجراتشونو شروع کرده ن.

مورتن: (روبه پنجره) تا وقتی که امکانشو دارین لذت ببرین.

آیدا: اونا از پدر بزرگی مثل تو پند نمی گیرن.

مورتن: جوونای امروز این طورین. بدون ملاحظه.

آیدا: چند روز پیش یه مریضی بود، یه دختر که از من پرسید «توام

باجریان ۶۸ بودی؟» گفتم منظورت چیه؟ من ۲۶ سالمه و امروز هزار و

نهصد و هفتاد و چهاره. پس معلومه که با جریان ۶۸ بودم. دختره باعث شد

خودمو پیر زنی احساس کنم که داره راجع به جنگ دوئبل Dybbøl در سال

۱۹۶۴ حرف می زنه.

مورتن: از دغه قبل که دیدمت جون تر به نظر می آی.

آیدا: نمی خوای بشینی؟ از اینکه همه ش وایسادی عصبی می شم.

مورتن: هنوز لوله های آب صدا می دن؟ (می نشیند)

آیدا: نوشابه می خوری؟ (یک کوکا جلوش می گذارد) هنوز همینو می خوری؟

مورتن: آرده. حتی بعد از اینکه خوندم محتویاتش چیه. وقتی خوندم خیلی

عصبانی شدم. یعنی حالام آدم باید از خوردن کوکاکولا احساس گناه کنه؟

قبلاً برای این بود که سرمایه گذارش مال آمریکایی ها بود. حالا که خدا به

داد برسه، مرگ آورده. می تونم اولین کوکایی رو که وقتی با کشتی می رفتیم

سوئد، مزمزه کردم، به یاد بیارم. تقریباً مثل مسافرت به آمریکا بود.

سرزمین کابویا، گانگسترا؛ خوبا و شرورا. من عاشق اون خاکِ قشنگِ

نفرت انگیزم!

آیدا: حالا باز می تونم بشناسمت.

مورتن: هنوز که همون شراب بلغاری رو می خوری؟ تو همیشه آدم

پی گیری بودی.

صحنه چهارم

آیدا: اون وقتاً یه چیز دیگه ای می گفتمی. می گفتمی که من یه خوش کونِ خشکه مقدسم.

مورتن: واقعاً این جوری راجع به کونت حرف می زدم؟

آیدا: و همه اون چیزای دیگه ای که بهم نسبت می دادی. در واقع نمی تونستی منو تحمل کنی.

مورتن: توام که چندون اشتیاقی به من نداشتی.

آیدا: زیاد به تو مربوط نمی شد.

مورتن: پس به مفهوم مرد...؟

آیدا: به نظر نادرست می آد، ولی این جوری بودی.

مورتن: دو سه سال پیش یه جوونی توی کافه با بطری زد تو سرم. بعدش

گفت ببخشین، غرض شخصی نداشتم. جوونه منو به فکر تو انداخت.

آیدا: البته هر چیزی که تو این دنیا واست خوش آیند نیست منو به یادت

می آره.

مورتن: نهضت زنان چطوره؟

آیدا: خوب، ممنون. ولی کلی اختلاف نظر توش هست. بعضی یا می رن

تو کار سیاسی حزب. بعضی یا تو نهضت می مونن. بعضی یام می رن تو

نهضت همجنس بازا.

مورتن: تو چکار می کنی؟

آیدا: من هنوز با اونام و کار سیاسی می کنم. بیشتر تو سندیکای خودم.

مورتن: و بنته؟

آیدا: این حالت چهره ت! کاش یه دور بین عکاسی داشتم!

مورتن: این قدر تو ذوق می زنه؟

آیدا: نه. اصلاً حالت نیست. دلم می خواد یه عکس شفاف بگیرم.

مورتن: لذت بخشه که آدم این قدر تو حرف زدن خستت به خرج بده؟

آیدا: آره.

مورتن: اگه خیال داری تاچه بالا بذاری، من یکی نیستم.

آیدا: بنته شش ماه پیش از اینجا رفت.

مورتن: بنته؟ کدوم بنته؟ آهان، اون.

آیدا: عاشق شد.

مورتن: که این طور!

آیدا: و حامله ست.

مورتن: از یه مرد؟

آیدا: خیلی دوستش دارم.

مورتن: یه روز دیگه واسه م تعریف کن، باشه؟

آیدا: یه رگ برجسته داری که درست روی گلوته. من از توضیح دادن اون

به لاتین معافتم می‌کنم. اون همه چیزو راجع به تو توضیح می‌ده.

مورتن: ممنون. من بی‌ماری نیستم.

آیدا: یه وقتی راجع به حقیقت یه قراری داشتیم، هنوزم معتبره؟

مورتن: آره.

آیدا: دلم می‌خواد همین الان باهات عشقبازی کنم.

مورتن: برای همین برام نامه نوشتی؟

آیدا: نه. روحم خبر نداشت که وقتی بیایی یه همچین حالی بهم دست

می‌ده.

مورتن: اگه زخم این قضیه رو بشنوه، مطمئن نیستم چندون خوشش بیاد.

آیدا: زنت؟

مورتن: آره.

آیدا: ازدواج کردی؟

مورتن: آره.

آیدا: با قباله و کاملاً رسمی؟

مورتن: کاملاً رسمی. جدا هم شده م. با قباله و کاملاً رسمی.

آیدا: چند وقت زن داشتی؟

مورتن: یازده ماه.

آیدا: تعریف کن. تعریف کن.

مورتن: چیزی یادم نمی آد. حقیقتو می گم. برای اینکه نمی خوام چیزی رو به یاد بیارم. نمی دونم آگاهانه فراموش کرده م یا چون از کسالت همدیگه رو کشتیم.

آیدا: چقدر محافظه کاری.

مورتن: وقتی تو توی دادن اطلاعات خستت به خرج می دی، خب من ام حق دارم محافظه کار باشم.

آیدا: من ام یه سال پیش نزدیک بود با یه جوونی که اسمش بیاون بود ازدواج کنم. خیلی دیوونه ش بودم. تا وقتی که متوجه شدم کاملاً شبیه توه.

مورتن: منظورت اینه که به همچین جوون خوب و با استعدادی بود؟

آیدا: در مورد من و بنته دچار حمله عصبی شد. برای اینکه فکر کرد رابطه ما بیش از یه دوستی معمولیه. رفتارش خیلی بچگانه و احمقانه و از روی تنگ نظری بود.

مورتن: و تازه اون وقت دیدی شبیه منه؟

آیدا: تازه اون وقت فهمیدم کسی که عاشقش بودم، اون نبود، تو بودی.

مورتن: باز م کوکا داری (آیدا کوکایی به او می دهد. می نوشد) مرگ یه قلب

نزدیکتر می شه.

آیدا: اسم زنت چی بود؟

مورتن: هنوز نمرده.

آیدا: اذیت نکن!

مورتن: اسمش یادم نمی آید. شرم آورده، نه؟ اما حالا که راجع به حقیقت حرف می زنیم، باید به چیز شرم آور دیگر م واست بگم. اون این قدر ملوس، این قدر خوب، این قدر مهربون، این قدر خوش طینت بود که نگو! بعد از چند ماه که با هم زندگی کردیم، شروع کردم واسش کتاب خریدن. کتابایی راجع به فمینیستا و نهضت زنان. و موقعیت فوق العاده ای بود.

آیدا: اصلاً به من فکر می کردی؟

مورتن: سؤالت جدیه یا نه؟

آیدا: من خیلی به تو فکر می کردم.

مورتن: اولش من فقط فکرای بد می کردم. چرندترین چیزا رو تو خیالم

بهت می گفتم.

آیدا: مثلاً؟

مورتن: تو و من، ما واقعاً نقطه مشترکی داریم. هر دو مون عاشق زنا

هستیم.

آیدا: من اولش اصلاً به تو فکر نمی کردم. اصلاً به مردا فکر نمی کردم.

تو جهان زنا زندگی می کردم. در مجموع هیچ وقت بیرون از بیمارستان با

مردا حرف نمی زدم. این اواخر خیلی بهت فکر می کردم.

مورتن: وقتی نامه ت رسید، اولین چیزی که فکر کردم این بود که به پول

احتیاج داری.

آیدا: حالا چی؟

مورتن: حالا گمونم به مهندس معمار احتیاج داری. چون می خوای دوتا

آپارتمان تو یکی کنی.

آیدا: نه خیر.

مورتن: این قدر به این رگ گلوم زل نزن.

صحنه چهارم

آیدا: من زندگیم خوبه. از کارم راضیم. یه متخصص خوب اعصابم.
مورتن: البته.

آیدا: و هنوز جوونم.

مورتن: معلومه.

آیدا: برای همین واست نامه نوشتم.

مورتن: ولی من فقط می‌تونم بگم باهات موافقم: تو هنوز جوونی.

آیدا: مسئله این نیست.

مورتن: تازه نگاه کردن بهت لذت بخشه. این دقیقاً اون چیزی نیست که

آدم به یه زن مستقل می‌گه. به یه زن قشنگ، یه زن تو دل برو، یه تیکه
ناب شیرینی! چیزی تو این کوکا ریختی؟

آیدا: من چیزی کم ندارم. این سالای آخر، از خیلی چیزا سردرآورده‌م.

اعتماد به نفسمو به دست آورده‌م. می‌دونم کی هستم.

مورتن: جدی؟

آیدا: حالا دیگه از اینکه زیاد به خودم فکر کنم راحت شده‌م. وای، این

یکی دیگه کاملاً دیوونگی‌یه. نمی‌دونم چطور باید بگم.

مورتن: بیا دستمو بگیر تو دستت.

آیدا: دستت گرمه.

مورتن: دستای تو رو دوباره تو دست گرفتن چقدر لذت بخشه.

آیدا: اینجای دستت پوستش سفت شده.

مورتن: چیزی رو که می‌خواستی بگی، بگو.

آیدا: نمی‌دونم چه م شده. اما تو این چند ماهه... اصلاً نمی‌دونم ...

لعنتی... دلم بیچه می‌خواد.

مورتن: از من؟

آیدا: آره.

مورتن: فوق العاده ست.

آیدا: دلم می خواد از تو بچه دار بشم. نمی دونستم چطوری بگم.

مورتن: این بهترین چیزیه که تو عمرم شنیده ام.

آیدا: اصلاً نمی تونی بفهمی چقدر خوشحالم که این جوری برخورد کردی.

مورتن: پس می خواستی چه جوری برخورد کنم؟

آیدا: امروز که دیدمت، تقریباً عین بار اول دلم فروریخت.

مورتن: دل من ام. به نظرم قشنگ تر از اون وقتایی.

آیدا: می شه ببوسمت؟

مورتن: آره. ولی فقط گونه مو. یه بوسه عمه وار. وگرنه گمونم از لذت

خوشبختی بمیرم. (آیدا می بوسدش) حالا می تونی لبمو ببوسی. (لب می گیرند)

آیدا: من این لبها رو می شناسم.

مورتن: موهات همون بوی قدیمی رو می ده.

آیدا: باز لب بگیر. می گیری؟

مورتن: خوشگل قدیمی من!

آیدا: مورتن قدیمی من. یه کمی لاغر شدی.

مورتن: از دوری توست.

آیدا: دروغ می گی.

مورتن: فقط یه نفر وجود داره که من هیچ وقت بهش دروغ نگفته ام.

آیدا: منم همین طور.

مورتن: اون قرارمون نزدیک بود زندگیمونو به باد بده.

آیدا: بیشتر ترجیح می دی پسر داشته باشی یا دختر.

مورتن: بهش فکر نکرده ام.

آیدا: من بیشتر دلم می خواد دختر داشته باشم.

مورتن: اگه خصوصیات منو پیدا کنه چی؟

آیدا: منظور اصلی همینه.

مورتن: آخه من تو خودم یه کششی به کوتاه فکری کشف کرده‌م.

آیدا: اونو من معالجه می‌کنم.

مورتن: اسم واسش در نظر گرفتی؟

آیدا: روزا.

مورتن: روزا؟

آیدا: بیشتر دلم می‌خواد اسمش از ریشه اسم کارل ماکس گرفته بشه.

مورتن: کارلا.

آیدا: یه عالمه دستورالعمل هست که آدم چطوری باید عمل کنه تا بچه دختر بشه. یکی از اونا اینه که آدم باید یه ماه قبل از انجام کار همخوابگی نکرده باشه.

مورتن: تو نکردی؟

آیدا: یا، حالا برای اینکه کاملاً دقیق باشه، مرد نباید این کارو کرده باشه.

مورتن: بذار دفترچه جیبی مو ببینم. نه، شوخی کردم. در واقع جای خوشحالیه که من بیش از یه ماهه که کاری نکرده‌م.

آیدا: اگه می‌فهمیدی چقدر از دیدنت خوشحالم و از اینکه عکس‌العملت این طوره.

مورتن: پس می‌تونم کوکامو بگیرم؟

آیدا: (به طرف صندوق کوکا می‌رود. پشت به او) البته اجازه داری هر جا که دلت می‌خواد باهاش بری.

مورتن: چی؟

آیدا: اگر چه اون بچه مال من می‌شه، ولی مسلماً باید بدونم که تو

پدرشی.

مورتن: آهان، آره. مسلماً. (آیدا بطری کوکا را به او می‌دهد. مورتن یک قلب می‌خورد و ناراضی به نظر می‌رسد)

آیدا: چیه؟

مورتن: این کوکا یه جوریه.

آیدا: چند دقیقه پیش از همین خوردی.

مورتن: انگار مسمومه.

آیدا: عجیبه. می‌خوای یکی دیگه بدم؟

مورتن: نه، ممنون.

آیدا: من حقیقتو، درست اون جوری که هست می‌گم. خیلی از دخترا تو موقعیت من یا می‌رن بیرون و یه جوونی رو پیدا می‌کنن که اصلاً نمی‌شناسن، یا اینکه بطور مصنوعی باردار می‌شن.

مورتن: می‌رن تو بانک نطفه و اون نطفه‌ای رو که می‌خوان می‌گیرن.

آیدا: من نمی‌تونم خودمو به این کار راضی کنم. ولی می‌ترسیدم تو

عصبانی بشی.

مورتن: اِ، برای چی؟

آیدا: نمی‌دونم.

مورتن: فکر کردی کلاً چطور باید انجامش بدیم؟

آیدا: از من می‌پرسی؟

مورتن: منظورم اینه که می‌تونیم لذتم ببریم، یا اینکه فقط باید به عنوان

کار انجامش بدیم؟

آیدا: چرا قیافه‌ت این جوری شده؟

مورتن: فکر کردی که من چه حق و حقوقی باید داشته باشم؟

آیدا: همون حقوقی رو که یه پدر که از همسرش جدا شده. بجز اینکه

البته نباید پولی برای بچه پردازی.

مورتن: به حق و حقوق روزا هم فکر کردی؟

آیدا: منظورت چیه؟

مورتن: حق و حقوق. روزا.

آیدا: گمون نمی کنم منظورتو فهمیده باشم.

مورتن: کی تخمکهاست باردار می شه؟

آیدا: نمی دونم.

مورتن: الان چی؟

آیدا: نمی دونم.

مورتن: داری قرار قدیمی مونو به هم می زنی؟

آیدا: این به اتفاقه.

مورتن: فکر کرده بودی که باید لباسامونو در آریم و یه دختر بسازیم به

نام روزا؟

آیدا: نه، نه. یه دقه ساکت باش. من خیلی پریشونم. (مورتن شروع به

گریستن می کند) چیه؟ (مورتن بلندتر می گیرد) گریه نکن. نمی تونم تحمل کنم.

مورتن: (اشکبار) تو دکتر خوبی هستی. به مریضهاتم می گی از مریض

بودن دست بردارن؟

آیدا: متأسفم.

مورتن: نه، نیستی. این منم که متأسفم. سالهاست که گریه نکرده ام، پس

اجازه بده گریه کنم.

آیدا: برای چی گریه می کنی؟

مورتن: دستمال داری؟ (دستمالی می گیرد و آب بینی اش را خشک می کند.

کیفش را برمی دارد و بلند می شود)

آیدا: کجا می‌خوای بری؟

مورتن: دیدنت خیلی برام لذت بخش بود.

آیدا: چی فرمودین؟

مورتن: متأسفم، تو حزب یه قراری دارم.

آیدا: تو نمی‌تونی الان بری؟

مورتن: چی جلو رفتنمو می‌گیره؟

آیدا: مگه خل شدی؟ بازم همدیگه رو می‌بینیم؟

مورتن: به هر حال باید یه ماه دیگه باشه، نه؟ یا بیست و هشت روز

دیگه؟ متأسفم. من چهارده روز دیگه می‌رم هندوستان. بعدش ممکنه برم آفریقا و همونجا بمونم.

آیدا: چند وقت؟

مورتن: یه سال. شایدم دوسال.

آیدا: تو نباید بری؟

مورتن: به روزا سلام می‌رسونی دیگه؟

آیدا: این کارو با من نمی‌کنی.

مورتن: چرا نکنم؟

آیدا: می‌خوای آدم پستی باشم.

مورتن: این مردا هستن که پستن. ما به این پستی عادت کرده‌یم.

آیدا: ولی این خواسته ناچیزیه.

مورتن: همچین ناچیزم نیست.

آیدا: می‌تونم بهت نامه بنویسم؟

مورتن: که من جواب بدم و یه نطفه‌ام بذارم تو پاکت. (خارج می‌شود)

آیدا: گُه. گُه. گُه.

صحنه پنجم

۱۹۷۶. حالا ۲۸ ساله‌اند. ساعت سه بعد از نیمه شب است. چراغ اتاق خاموش است. فقط روشنایی چراغ خیابان به درون افتاده است. آیدا خوابیده است. کلیدی در قفل می‌چرخد. مورتن وارد می‌شود. لباس سریازی پوشیده است. ریش و سیل گذاشته. کوله پشتی به پشت دارد. ماسک بزرگ جادوگران را به صورتش گذاشته. با زبانش تق تق صدا در می‌آورد. آیدا بیدار می‌شود و جیغ می‌کشد.

مورتن: یمل هبولو شبلبلو اشپلق پولوق. (آیدا جیغ می‌کشد) خوشمزه‌ای تو خیلی. تو یه قابلمه بزرگ می‌خوامت. (آیدا چراغ را روشن می‌کند و جیغ می‌کشد. مورتن ماسکش را برمی‌دارد) انداختم به وحشت؟ آخرین دفه انداختی تو منو به وحشت. حالا بی حساب! سلام.

آیدا: بذار یه نفسی تازه کنم. ساعت سه نصف شبه. فکر کردم سر شب

می آی.

مورتن: مستقیم پرواز کردیم.

آیدا: چطوری اومدی تو؟

مورتن: هنوز کلیدو می ذاری بالای اتاقک دوچرخه.

آیدا: (مورتن دارد به طرف او می رود) نه، پیشم نیا. دهنم بو می ده. مریضم.

مورتن: چته؟

آیدا: زخم معده. باید بدون حرکت دراز بکشم، وگرنه عود می کنه. (الحاف

را تا زیر چانه اش بالا می کشد)

مورتن: چطور زخم معده گرفتی؟

آیدا: از کار زیاد. اونجا بشین که بتونم ببینمت.

مورتن: زخم معده؟

آیدا: زنا حقوق برابر به دست آورده‌ن، همچنین تو زخم معده و حمله

قلبی.

مورتن: تو که بیش از حد سالم به نظر می آی.

آیدا: خودت که می دونی من همیشه ظاهرم فریب دهنده‌ست.

مورتن: از فرودگاه مستقیم اومدم اینجا. تو که مخالفتی نداری، هان؟

آیدا: خیال داشتم پیام پیشوازت.

مورتن: با این زخم معده‌ت؟

آیدا: (رنگ پریده) می خواستم اونجا وایسم و شکارچیِ بزرگِ درنده‌رو که از

آفریقای سیاه برمی گرده، ببینم.

مورتن: به خاطر نامه‌هایی که فرستادی ممنونم.

آیدا: من ام همین طور.

مورتن: نمی دونی اون نامه‌ها چقدر برام باارزش بود.

آیدا: چرا، خوب میدونم.

مورتن: چطوره به کمی تواضع قلبی نشون بدی؟

آیدا: من ام از نامه های تو خوشحال می شدم.

مورتن: این اواخر زیاد نمی نوشتی.

آیدا: گرفتاری. از همه نوع.

مورتن: کمکی از من برمی آد؟

آیدا: فقط همونجا بشین و از آفریقا برام تعریف کن.

مورتن: نه، این کارو نمی کنم. من خودم از شنیدن ماجرای سفر دیگران

متنفرم.

آیدا: یکی از موهات سفید شده، اونجا، سمت راست.

مورتن: هنوز همون نگاه تیزبین قدیمی. اینو وقتی بیست و هشت ساله

شدم، کشف کردم.

آیدا: آفریقا چطور بود؟

مورتن: خیلی آفریقایی.

آیدا: بزرگ، خیلی بزرگ، یا خیلی خیلی بزرگ؟

مورتن: خیلی خیلی بزرگ. دیگه آفریقا رو ندیده بگیر.

آیدا: نه.

مورتن: امیدوارم ازم نخوای نصف شبی اسلاید نشونت بدم؟

آیدا: به شب خواب دیدم تو آفریقا مُردی. ضربه خورده بودی.

مورتن: از چی؟

آیدا: از تراموا.

مورتن: دیگه چندان تراموا از جنگل عبور نمی کنه.

آیدا: به دونه از اون قدیمی یا که از خیابون وستریرو می ره طرف میدون

صحنه پنجم

شهرداری. من از پنجره آویزون شدم و به طرفت داد زدم. ولی تو طبق معمول گوش ندادی.

مورتن: چند وقت پیش؟

آیدا: شش ماه.

مورتن: در واقع نزدیک بود بمیرم. اما این قضیه مال خیلی وقت پیشه.

آیدا: تعریف کن، عمو جون تعریف کن!

مورتن: پس توام باید ساکت دراز بکشی و با زرورقِ آب نبات جق جق نکنی. چهارتا اروپایی بودیم، که رفته بودیم شکار. همه مون، کاملاً آماتور بودیم. یعنی به زور می تونستیم قطب نما بکار ببریم. بعد، گم شدیم. به یه منطقه بیابونی رسیدیم. خورشید حسابی می سوزوند. گرماش توی سایه، هزار درجه بود. من فکر کردم از تشنگی هلاک می شیم. و ناگهان، اون جلو، وسط بیابون، یه دستگاه اتوماتِ کوکاکولا سبز شد.

آیدا: دروغه!

مورتن: نه والا. یه دستگاه اتوماتِ بزرگِ قشنگ. اما جالب ترین چیز اینه که، پول خرد نداشتیم.

آیدا: کوکا نخوردین؟

مورتن: حتی یه قطره. هیچ وقت یه دستگاه اتوماتو شکستی؟ با یه تفنگ شکاری؟ غیر ممکن بود. بدون پول، از کوکا خبری نبود.

آیدا: بعدش چی شد؟ مردین؟

مورتن: شبش چندتا بومی پیدامون کردن.

آیدا: بعدش؟

مورتن: آفریقا رو ولش کن. من ترجیح می دم راجع به تو بشنوم. هنوز با اون لاشخورای دیگه راه می افتی تو خیابونا و برای نهضت زنان چماق تکون می دی؟ تو آفریقا نهضت زنان لازم ندارن. اونجا به انقلاب احتیاج دارن و

بزودی باید رخ بده.

آیدا: انقدر اوضاع بده؟

مورتن: بدتر از اینهاست. در باره آفریقا کافیه. از اینکه دوباره می بینمت خیلی بی قرارم. یه کمی تعریف کن تا آرام بشم.

آیدا: فعلاً یه کمی بی سروصداست. به هر جهت برای من این جوریه. خبره شده م. اصلاً حوصله شو ندارم. تقریباً هر روز دخترای نوزده، بیست ساله می آن و آدم باید همه چیزو از اول توضیح بده. از آدم و هوا.

مورتن: تو که باید افتخار کنی که از بنیان گذاراش بودی.

آیدا: گاهی وقتا احساس می کنم یه بنای تاریخی ام.

مورتن: نظریاتمونو عوض کردیم؟

آیدا: نه، ولی من فقط نمی تونم از پس سخت گیری جوونا بریام. خیلی صادق، خیلی با فراستند. کاملاً بدون خلاقیت جون می کنن. مسخره ست، نه؟ اینجا تو بستر مرگ دراز کشیده م و راجع به جوونا حرف می زنی.

مورتن: طوری حرف می زنی که انگار سن و سالت داره بهت غلبه پیدا می کنه.

آیدا: من خیلی کار می کنم. به زودی دکتر کشیک اول می شم. حوصله م سرمی ره. بعدش بحرانم که تو راهه. بحران کارای وحشتناکی با آدما می کنه. اونامی خزن تو سوراخاشون و خودشونو پنهون می کنن و بعدش ما می مونیم و نهضت زنان، و باید از نو شروع کنیم. آره، گاهی وقتا خودمو یه خونه سالمندان به تمام معنی احساس می کنم.

مورتن: من الان خودمو جون تر از دوسال پیش احساس می کنم.

آیدا: اون موقع مثل یه جوون هفده ساله رفتار می کردی. پس امروز باید پونزده سالت باشه.

مورتن: این جوریه که حرف زدی، درست همون جوریه که مادرت

می‌تونست حرف بزنه.

آیدا: حتماً لیاقتشو دارم.

مورتن: حالش چطوره؟ هنوز همدیگه رو جراحی می‌کنن؟

آیدا: نه.

مورتن: نه؟

آیدا: یه لحظه صبر کن. باید دماغمو بگیرم. یه سال پیش مادر مریض شد. یه سکتۀ کوچک قلبی. چیز جدی‌ای نبود. منو بیشتر اذیت کرد تا اونو. نفهمیدم چرا. در طول زندگیم بیشتر ازش متنفر بوده‌م. یه روز صبح با ماشین رفتم پیشش. یه احساس عجیبی بود. مثل اینکه من نبودم که رفته بودم دیدنش، یکی دیگه بود. و من فقط نگاه می‌کردم. دستام همچین می‌لرزید که ماشینو وسط زمین چمن پارک کردم. پدر مادرم توی آشپزخونه نشسته بودن و قهوه می‌خوردن. مثل همیشه، بدون اینکه حرفی با هم بزنن، روبه‌روی همدیگه نشسته بودن. گفتم پدر می‌توننی بری بیرون، من می‌خوام با مامان حرف بزنم. اون رفت بیرون. قسم می‌خورم که اصلاً نمی‌دونستم چی می‌خوام بگم. یه نفس عمیق کشیدم و گفتم مامان دلم می‌خواد بدونی که من عاشقتم. تازه حالا چیزایی از زندگیت فهمیده‌م، که قبلاً ابداً نمی‌دونستم. اصلاً نمی‌دونستم چی چی رو فهمیده‌م. فقط می‌دونستم که فهمیده‌م. گمونم مامانم داشت می‌ترسید. ما قبلاً هیچ وقت، هیچ وقت با هم این جور صحبت نکرده بودیم. ولی اون فقط نشسته بود و به من نگاه می‌کرد، من براش بیشتر یه غریبه بودم. راحت‌تر بگم، یه آدم دیوونه. گفتم می‌دونم که دوستم داری. اگه تو نمی‌دوننی، من بهت می‌گم که دوستم داری. تو فقط نمی‌توننی به زبون بیاری. دلم می‌خواد الان بگی، همین جا. دلم می‌خواد بگی که دوستم داری، مامان. نمی‌خوای بگی؟ با یه چشمای از حال رفته‌ای بهم نگاه کرد که اصلاً نتونستم تاب بیارم. یه مدت طولانی حرفی نزد. بعد

صحنه پنجم

به میز خیره شد و زمزمه کرد «دوستت دارم، آیدا» من کاملاً درهم شکستم.
آی گریه کردم! اون نشسته بود و موآمو نوازش می کرد. سه ماه بعد مرد. با
اجازه ت، ترجیح می دم بیشتر از این راجع بهش حرف نزوم.

مورتن: چرا؟

آیدا: دیگه تموم شده، من باهاش آشتی کردم. تمام.

مورتن: و پدرت؟

آیدا: فکر می کردم کاملاً در هم می شکنه. سرزنده تر شده. تقریباً با هم
دوست شدیم. به سرِ کارم زنگ می زنه و کلی چیزای عجیب غریب واسه م
تعریف می کنه. گمونم عاشق شده. زنه رو تو مدرسه شبانه دیده. دوره
مقدماتی ایتالیایی.

مورتن: می تونم کنارت دراز بکشم؟

آیدا: نه. دکتر ممنوع کرده.

مورتن: بوی دهن تو می تونم یه کمی تحمل کنم.

آیدا: اذیت نکن.

مورتن: من خیلی بهت فکر کرده م.

آیدا: من ام زیاد بهت فکر کرده م.

مورتن: گمونم با همدیگه دوست شده ایم.

آیدا: آره.

مورتن: تو بهترین دوست منی.

آیدا: خیلی خوشحالم.

مورتن: قبلاً بیشتر یه جور مقابل هم بودیم. فکر می کنی دوستی و عشق

می تونن کنار هم وجود داشته باشن؟

آیدا: فکر نمی کنم عشق بدون دوستی وجود داشته باشه.

مورتن: یه کمی ام به روزا فکر می کردم.

آیدا: روزا؟

مورتن: آره. حالا حاضرم.

آیدا: حاضری؟

مورتن: با اون شرایطی که گفتی.

آیدا: من تقریباً اون شرایطو فراموش کرده‌م.

مورتن: بچه مال تو می‌شه. ما هر کدوم برای خودمون زندگی می‌کنیم.

آیدا: آهان، آره.

مورتن: نظرت چیه؟

آیدا: (از درد ناله می‌کند) آی، آی.

مورتن: چی شده؟

آیدا: زخم معده. همین الان تموم می‌شه. یه خدمت بزرگی بهم می‌کنی؟

برو تو راهرو، تو اون یکی آپارتمان. یه ساک سفید به جالباسی آویزونه که توش قرصه.

مورتن: (می‌رود توی راهرو. آیدا از تخت پایین می‌آید. شکمش حسابی بالا آمده.

وقتی مورتن وارد می‌شود، آیدا می‌خواهد وارد حمام شود) کلید این چراغ کجاست؟

من نمی‌تونم... (چشمش به آیدا می‌افتد. آیدا با شکم برآمده وسط اتاق ایستاده) درسته.

یه زخم معده حساییه. (آیدا حوله حمام را می‌پوشد و او را بغل می‌کند و می‌بوسد)

به من دروغ گفتی دهنتم بو نمی‌ده.

آیدا: بغلم کن. به من نگاه کن. جیم شدن نداریم‌ها!

مورتن: چطوره این متکا رو از زیر لباس در آری؟

آیدا: همین جوری وایسا.

مورتن: چرا؟

آیدا: برای اینکه تو دوست خوب منی. برای اینکه تو قدیمی‌ترین و

صحنه پنجم

بهترین دوست منی. برای اینکه من و تو به قرار قدیمی گذاشته‌یم که هنوز پابرجاست.

مورتن: می‌تونستی برام نامه بنویسی.

آیدا: اون وقت دیگه اصلاً نمی‌دیدمت.

مورتن: درسته.

آیدا: تو اخلاقت بچگونه‌ست. احمقی. بدوی هستی. تو در واقع اون قدر

مردی که هوس می‌کنم بالا بیارم و با این همه خیلی دوستت دارم.

مورتن: این روزاست؟

آیدا: آره. روزاست.

مورتن: پدرش کیه؟

آیدا: تو نمی‌شناسیش.

مورتن: اون تو رو می‌شناسه؟

آیدا: اون متخصص فیزیولوژی اعصابه. تو بیمارستان ناحیه رینکوبینگ

Ringkøbing. تو به کنفرانس، تو اُسلو Oslo وسوسه‌ش کردم. از این

قضیه هیچی نمی‌دونه.

مورتن: کسی دیگه می‌دونه؟

آیدا: اینکه حامله‌م؟

مورتن: اینکه پدر کیه؟

آیدا: فقط من و تو.

مورتن: من تشنه‌مه.

آیدا: یه کوکا واسه‌ت خریده‌م.

مورتن: کوکا بی‌کوکا.

آیدا: از کی تا حالا؟

مورتن: از همین حالا.

آیدا: چرا؟

مورتن: هیچی. دیگه دوست ندارم.

آیدا: فقط شیر انرژی زای مناسب بچه دارم.

مورتن: درست همون چیزی که من لازم دارم.

آیدا: (می رود به آشپزخانه. مورتن کوله پشتی اش را برمی دارد. ماسک را در

می آورد روی متکا می گذارد و یک بسته کادو روی تخت می گذارد و آپارتمان را ترک

می کند. آیدا وارد می شود) پر از پروتئین و... (ماسک را می بیند و بسته کادو را باز

می کند. توی بسته طبل است. آیدا روی طبل می کوبد.)

صحنه ششم

شش ماه بعد. بعد از ظهر یکشنبه. وضع آپارتمان نشان دهنده این است که کودک چندماهه‌ای در آن زندگی می‌کند. اسباب بازی، شیشه‌های شیر بچه، پارک بچه، و غیره. آیدا از حمام بیرون می‌آید. لباس بچه را توی قفسه می‌گذارد. اسباب بازی‌ها را جمع می‌کند. موهایش تا روی شانه‌اش می‌رسد. بلوز شلوار پوشیده است. در می‌زنند. مورتن وازد می‌شود. چوب زیر بغل دارد. مشکل راه می‌رود. موهایش دوباره بلند شده است و لباسش شبیه همان لباسی است که در صحنه اول به تن داشت.)

آیدا: اتفاقی افتاده؟

مورتن: می‌تونم پیام تو؟

آیدا: چی شده؟

مورتن: روز بخیر نمی‌گی؟

آیدا: ازت عصبانیم.

مورتن: ببخش. من خیلی آرام راه می‌رم.

آیدا: کجا بودی؟ همه جا رو دنبال گشتم. کجا بودی؟

مورتن: همین دور و برا.

آیدا: شش ماه پیش بدون اینکه چیزی بگی از در خونه من رفتی بیرون و ناپدید شدی. انقدر عصبانی بودم که تصمیم گرفتم هر وقت اینجا پیدات بشه، از پله‌ها بندازمت پایین.

مورتن: ممکنه این کارو نکنی؟ چون تقریباً نیمساعت طول کشید تا از پله‌ها اومدم بالا.

آیدا: می‌دونی تو چی هستی؟ یه بچه ننه‌ای که هر وقت یه چیزی باب طبیعت نباشه، می‌زنی به چاک.

مورتن: ممنون.

آیدا: می‌خوای بازم بگم؟

مورتن: نه، تا همین جا کافیه.

آیدا: به محض اینکه سایه چیزی رو ببینی که موظفت می‌کنه، ناپدید می‌شی. دلت می‌خواد همه چی یه بازی باشه، یه لبخند، یه نگاه سرسری این‌ور یه نگاه سرسری اون‌ور. و تا اون جایی که می‌شه، سریع ازش رد می‌شی، و قبل از اینکه چیزی بخواد جدی بشه...

مورتن: آی، آی.

آیدا: خیلی بد جوریه؟

مورتن: حرفشو نزنیم.

آیدا: آره، ولی آخه وحشتناکه.

مورتن: ترجیح می‌دم اصلاً راجع بهش حرف نزنیم.

آیدا: خیلی درد می کنه؟

مورتن: به خدمت بزرگی به من می کنی؟ به جوری باهام حرف بزن انگار که سالمم. که چوبی زیر بغلم نیست.

آیدا: باشه.

مورتن: بدون ترخم.

آیدا: باشه.

مورتن: نمی خوای دستمو بگیری؟ به کمی می ترسم.

آیدا: از چی این قدر می ترسی؟

مورتن: من باید...

آیدا: جراحی بشی؟

مورتن: یادت باشه ها، بدون ترخم.

آیدا: کاملاً سرد و عرق کرده ای.

مورتن: تو قشنگی.

آیدا: خواهش می کنم.

مورتن: گاهی بهت فکر می کردم ولی اصلاً فراموش کرده بودم که چقدر قشنگی.

آیدا: به چی فکر می کردی؟

مورتن: به این نقطه از گونه ت. وقتی به این نقطه فکر می کنم همه تنم داغ می شه.

آیدا: وقتی من بهت فکر می کنم، صورتتو نمی بینم.

مورتن: چی چی مو می بینی؟

آیدا: کمرتو.

مورتن: راجع به کمرم چه فکرایمی می کنی؟

آیدا: فکرای آبدار سکسی.

مورتن: تو تخیل چکار می کنیم؟

آیدا: من وسوسه ت می کنم. تفاوتش فقط اینه که حالا دیگه از این کار خجالت نمی کشم.

مورتن: چرا باید خجالت بکشی؟

آیدا: چون که مسئله جنسی یه چیزی بود که از اختیارم خارج بود.

مورتن: من می تونستم برات توضیح بدم.

آیدا: پس چرا توضیح ندادی؟

مورتن: برای اینکه تو برای فهمیدنش خیلی کودن بودی، آیدای عزیزم.

آیدا: چقدر خوشحالم که دوباره می بینمت. اون رؤیاهایی رو که داشتیم

یادته؟

مورتن: باهاشون چکار کردی؟

آیدا: من کلاً ابلهم. هنوز دارمشون.

مورتن: همه شونو؟

آیدا: من اون رؤیاها رو هر روز با خودم حمل می کنم. اگه رؤیایی نداشته باشم، گمون نکنم صبح بتونم از روی تختم بلند شم. سرِ کارم دارمشون. تو نهضت زنانم. تو نداری؟

مورتن: من که عضو نهضت زنان نیستم و بعدشم بیکارم. ولی چرا، هنوز همه رؤیاهامو دارم. اونها کم و بیش جریحه دار شده و شاید ام گاهی وقتا فراموششون کرده باشم. ولی اونا هنوز اینجا هستن. فکر می کنی چرا این جوری شدیم؟

آیدا: خیلی چیزا اتفاق افتاد. بیشتر برای من. تو نمی تونستی تاب بیاری.

مورتن: خب برای همین بود که اون همه ازت خوشم می اومد. برای اینکه

خیلی چیزا اتفاق افتاد.

آیدا: و حالا چی؟

مورتن: دارم سعی می‌کنم آدم درستی بشم.

آیدا: به نتیجه رسیدی؟

مورتن: حالا به هر حال می‌دونم چی می‌خوام.

آیدا: چی؟

مورتن: و چی نمی‌خوام. نمی‌خوام دوباره برم زیر میکروسکپ. این چند ماهه یه کمی فکر کرده‌م. اگر چه تو چپ و راست بهم ضربه زدی، ولی نتونستم بفهمم چرا هنوز ازت خوشم می‌آد. من مازوخیست نیستم. درد آور بود. احساس می‌کردم یه حشره‌م که کالبد شکافی می‌شم. سوزنا تو بالهام فرو می‌رفت. این جووری زیر نظر قرار گرفتن اصلاً خوب نیست. وحشتناک‌تر از همه اینه که تازه در بیشتر موارد حق با تو بود. من با نهضت زنان موافق بودم. فقط نمی‌تونستم بین دو چیز توازن برقرار کنم. یعنی از یه طرف یه الاغ نفهم به وضوح مرد صفت باشم و از طرف دیگه یه آدم لطیف. من گناهکارم. شلاقم بزن. این همه عذاب وجدان حال آدمو به هم می‌زنه.

آیدا: توازن به دست آوردی؟

مورتن: (یکی از چوبهای زیر بغل را بلند می‌کند. وسط چوب را روی انگشت اشاره‌اش می‌گذارد و توازنش را حفظ می‌کند) این جووری. وقتی که آدم راهشو پیدا کنه، خیلی ساده‌ست. وزن مساوی. هنوز به برابری معتقدی؟

آیدا: آره.

مورتن: یعنی که من دقیقاً می‌تونم همون انتظاراتی رو از تو داشته باشم

که تو از من داری؟

آیدا: آره.

مورتن: این توازنه. من از هر نظر بهش فکر کرده‌م. اگه این چیزی که می‌گی درست باشه، پس من دست کم درست به همون نسبت از نهضت زنان

نفع می برم که تو.

آیدا: شش ماه طول کشید تا به اینجا برسی؟

مورتن: نه، شش سال.

آیدا: نهضت زنان حالا بزرگترین شانس برای مردآست.

مورتن: خُب، حالا نوبت منه که خواسته مو مطرح کنم. من از اینکه یه

مرد اُمَل سینه پشمالو باشم، حسابی خسته شده م.

آیدا: خُب، پشمتو بزن.

مورتن: تو می تونی یه مقدارشو بذاری رو سینه ت.

آیدا: البته.

مورتن: چرا اون وقت بهم نگفتی؟

آیدا: برای اینکه تو احمق تر از اون بودی که بفهمی، مورتن عزیزم.

مورتن: (چوبهای زیر بغلش را می اندازد. کاملاً بی حرکت می ایستد. کمی از ایستادن

روی پاها نا مطمئن است) همون جا که هستی، وایسا.

آیدا: مواظب باش.

مورتن: فکر می کنی می تونم از پشش برآم؟

آیدا: مواظب باش.

مورتن: می تونم؟

آیدا: آره.

مورتن: بلندتر.

آیدا: آره عزیزم.

مورتن: بازم بگو.

آیدا: دلم خیلی برات تنگ شده. (مورتن با قدمهای نا استوار، تلوتلو خوران به

طرف او می رود. نزدیک است بیفتد. آیدا می گیردش. همدیگر را در آغوش می گیرند)

مورتن: جدی دلت برام تنگ شده؟

آیدا: آره.

مورتن: چرا قبلاً نگفتی؟

آیدا: آخه هیچ وقت قبل از اینکه از در بری بیرون، فرصت نکردم چیزی بهت بگم. دلم برات تنگ شده و دوستت دارم، الاغ جون.

مورتن: جدی؟ جدی؟ یوهوووو. (خودش را از آغوش او بیرون می‌کشد و

می‌رقصد. رقص پیروزی.)

آیدا: شل بودنت دروغ بود!

مورتن: همین طوره.

آیدا: این مبتذل‌ترین چیزیه که تو زندگیم دیده‌م.

مورتن: اگه این کارو نمی‌کردم، فوراً می‌انداختیم بیرون.

آیدا: تو از ترحم من سوء استفاده کردی. دلم برات سوخت.

مورتن: تو خودت با چوبای زیر بغل راه رفتی. تو خودت این امکانو به خودت دادی که زن باشی و شما زنا این امکانو به وجود آوردین که سالها تحت فشار قرارگیرین. حالا با هم برابریم.

آیدا: و بعدش؟

مورتن: بعدش خُب ما می‌تونیم مثل دوتا آدم هم تراز حرف بزنینم. سلام.

چطوری؟ از روزی که ندیدمت تا حالا چه اتفاقی افتاده؟

آیدا: من در حقیقت فقط بچه دار شده‌م.

مورتن: آهان، پس اون بود که تو شکمت بود؟ (آیدا با چوب زیر بغل او را

تهدید می‌کند) این کارو نمی‌کنی.

آیدا: ای، باور نمی‌کنی؟

مورتن: شخصیت منو حفظ کن.

آیدا: شخصیت؟

مورتن: که باعث خنده اون نشم.

آیدا: اون. اون کیه؟

مورتن: ببخش. کاملاً فراموش کردم بگم. تا چند لحظه دیگه می‌آد

دنبالم.

آیدا: اینجا؟

مورتن: آره.

آیدا: کیه؟

مورتن: یکی که تازگی باهاش آشنا شده‌م.

آیدا: اینجا چکار داره؟

مورتن: دلم می‌خواد همدیگه رو ببینیم.

آیدا: برای چی؟

مورتن: برای اینکه من و تو بطور مساوی یه قسمت از گذشته همدیگه

هستیم. اگه قرار باشه با اون زندگی کنم، پس اونم باید تو رو بشناسه.

آیدا: خیلی بی‌حیایی. یه جوری زناتو برمی‌داری می‌آری اینجا انگار من

مادرتم.

مورتن: اون زن نیست. خیلی جوونه.

آیدا: از تو بعید نیست. یه دختر جوون پیدا کردی که بتونی اختیار همه

چی رو به دست بگیری.

مورتن: اون که اختیارشو دست کسی نمی‌ده. اون قوی‌تر از هر دو تامونه.

آیدا: این که پیدا کردی، وزنه برداره؟

مورتن: دلم می‌خواد همدیگه رو ببینیم. برای اینکه تو اون کسی هستی

که من تو زندگیم بیشتر از همه دوست داشتم.

آیدا: نمی‌تونم به نشون دادن یه عکس من قناعت کنی؟

مورتن: و هنوزام دوست دارم.

آیدا: ا؟

مورتن: هم تو رو دست دارم، هم اونو.

آیدا: چقدر تکون دهنده‌ست. پس باید من و اون سر تو با هم بجنگیم؟

مورتن: می‌خوای منو تصاحب کنی؟

آیدا: ترجیح می‌دم با دست شکسته از اینجا تا روسکیلده Roskilde

کلاغ پر برم تا اینکه به آدم از خود راضی‌ای مثل تو رو تصاحب کنم.

مورتن: هی ... س ... س.

آیدا: چیه؟

مورتن: دلم نمی‌خواد این جور چیزا رو بشنوه.

آیدا: مگه پشت دره؟

مورتن: فقط تا وقتی که اون اینجاست درست رفتار کن.

آیدا: الحق که خری! این کار تو هیچ وقت نمی‌بخشم.

مورتن: هی ... س ... س.

آیدا: فکر کردم برای این اومدی که...

مورتن: درسته.

آیدا: که به دفه دیگه سعی کنیم.

مورتن: فکر می‌کنی امکانش هست؟

آیدا: اگه به کارد داشتم، شاهرگتو می‌زدم.

مورتن: (به طرف در) یه لحظه، الان می‌آم. (به آیدا) فکر می‌کنی بتونیم از

پس قضیه بریاییم؟

آیدا: آره، لامستب.

مورتن: خیلی بد شد، هان؟ (به طرف در) الان می‌آم، عزیزم. (می‌رود بیرون.)

با سبیدی که بچه توش است وارد می‌شود) می‌تونم معرفی کنم؟

آیدا: از کجا آوردیش؟

مورتن: از خونه پدرت.

آیدا: شعبده دیگه ای ام داری؟

مورتن: لازم نیست آروم حرف بزنی. تموم روزو بازی کرده. حتی اگه بُبیم منفجر کنی، بیدار نمی‌شه.

آیدا: پدرم چی گفت؟

مورتن: اون تازه عاشقه. یادت باشه. باور نکردنیه که عشق می‌تونه مردمو تغییر بده.

آیدا: خوشگل نیست؟

مورتن: نه، تقریباً زشته.

آیدا: زشت؟

مورتن: و بطور باور نکردنی لجباز. لجوج‌ترین آدمیه که دیده‌م. لنگه خودته.

آیدا: قشنگ و ظریفه.

مورتن: البته از زوایای مختلفی می‌شه بهش نگاه کرد. خُب، من باید راه بیفتم.

آیدا: می‌ری؟

مورتن: هان، نه. راستی یه چیزی رو فراموش کردم. چی بود؟ آهان، یه پیشنهاد دارم. تو تو بیمارستان سرت شلوغه. یه روز در میون می‌ری جلسه. از اینکه بیشتر دیگرون ازش مواظبت می‌کنن، عذاب می‌کشی. من بیکارم. دلم می‌خواد یه مدتی خونه داری کنم.

آیدا: اینجا؟

مورتن: نه، از سلیقه تو خوشم نمی‌آد. ولی اگه بتونم یه اتاق کنار تو

بگیرم.

آیدا: این به جور خواستگاری به؟

مورتن: ابدأ. به پیشنهاده برای به قرار.

آیدا: مثل اون قرار قدیمی؟

مورتن: با به تغییراتی.

آیدا: شامل چی می شه؟

مورتن: اول از همه: از دادن این همه پوره هویج بهش خود داری کنی،

چون که داره شبیه چینی ها می شه.

آیدا: و بعد؟

مورتن: ای لامسب، دومی شو فراموش کردم.

پایان

زیرنویسها:

۱- چیزی است شبیه تابلو اعلانات که معمولاً در حال یا آشپزخانه آویزان می‌کنند و یادداشتهای روزانه یا قبض آب و برق و تلفن را روی آن سنجاق می‌کنند که فراموش نکنند.

2- D. K. P. حزب کمونیست دانمارک بود؛ وابسته به شوروی.

۳- مفهوم این شعر این است:

امروز، روز تولد ماست، هورا! هورا!

هورا! هدیه‌ای می‌گیریم که آرزوی ما را داشتیم.

۴- منظورش آلتش است.

DANSK LITTERATUR

NILS SCHOU
MARX VA KUKA KULA

PÅ PERSISK VED
AKBAR SARDOUZAMI
DANMARK 1995

ISBN 87-985319-2-1

